

تحریفات عاشورا از نظر استاد مطهری*

زاهد ویسی**

حادثه کربلا که در بیداری اسلامی ریشه دوانده است، در ایجاد آگاهی حرکتی^۱ برخاسته علیه ظلم و فساد سهیم بوده و با گذشت زمان، در وجدان امت مسلمان عمق و رسوخ بیشتری یافته است. به عبارت دیگر، حادثه کربلا واقعه‌ای است که از زمان و مکان فراتر رفته، اسطوره‌ای بودن خود را از نور مشکات نبوت گرفته و سرزندگی و شادابی‌اش را از رنگ بذل و بخشش دریافت کرده است.

به همین خاطر به روشی تبدیل شده است که شعله فروزانی را برگرفته و انسان را در آفاق عزت و کرامت بالا می‌برد و محوریت جدال پابرجای میان استکبار و استضعاف، و نماد عدالت و خودنثاری در راه خداوند از یک سو، و نماد غرق‌شدگی در امور بی‌ارزش فانی دنیوی را از سوی دیگر بیان می‌کند.

* نویسنده: علامه سید محمدحسین فضل‌الله، ترجمه و تحریر: زاهد ویسی

** پژوهشگر

بیان واقعه عاشورا به شیوه‌ها و اشکال گوناگونی تجلی پیدا کرده است که شاید بارزترین آن‌ها، مجالس عاشورایی باشد که در آنها خطیب یا عالمی به بیان رویدادهای این حادثه و تلاش برای ارائه مفصل موضوعات آن می‌پردازد. در همین حال، برای افزودن بر شوق مردم و جذب بیشتر آنان، عنان خیال روایتگرانه و نقلاتنه را رها می‌کند تا در آن آسمان خیال‌انگیز، بی‌هیچ ناظر و حاضری پرواز کند و درست در همین جا است که بسیاری از اضافات و مبالغات به اصل واقعه عاشورا راه می‌یابد.

به همین خاطر عده‌ای از علما به مقابله با این کار پرداخته‌اند و به نظر می‌رسد کتاب «حماسه حسینی»^۱ شهید مطهری که در سه جلد تألیف شده است،^۲ از جمله کتاب‌هایی است که با دیدگاهی عمیق، این موضوع را به صورت کافی و واقعی بررسی کرده است. بر این اساس می‌کوشیم اندکی درباره مهم‌ترین نکات و قاطعی که ایشان در این کتاب مد نظر داشته‌اند، تأمل کنیم.

انحراف در سیره و راه مقابله با آن

استاد در سرآغاز کتاب خود درباره انحرافات هشدار می‌دهد که به حادثه عاشورا راه یافته است؛ البته به این اعتبار که نحوه مواجهه با این حادثه حاوی سلیبیت متعددی در حرکت امت اسلامی است و پیامدهای منفی فراوانی را نیز به دنبال می‌آورد و حتی تأثیرات ناگوار و ناروایی را در نحوه نگاه به شخصیت امام حسین (ع) در پی دارد. این است که می‌گوید:

«حادثه کریلا برای ما مردم، خواهی نخواهی، یک حادثه بزرگ اجتماعی است؛ یعنی این حادثه در تربیت ما، در خلق و خوی ما اثر دارد.»^۳

به همین خاطر دیده می‌شود که مردم برای احیای آن به صورت خودخواسته و خودجوش عمل می‌کنند و فراتر از آن، برای شنیدن سخنان مربوط به این حادثه و مسائل مرتبط با آن، تلاش زیادی به خرج می‌دهند و اموال فراوانی را هزینه می‌کنند. استاد مطهری در این باره می‌گوید:

«[حادثه کریلا] حادثه‌ای است که خود به خود، بدون اینکه هیچ قدرتی ما مردم را مجبور کرده باشد، میلیون‌ها نفر و قهرا میلیون‌ها ساعت برای شنیدن و استماع قضایای مربوط به آن صرف می‌کنیم. میلیون‌ها تومان پول برای این کار صرف می‌شود.»^۴

از این رو با توجه به اهمیت این واقعه و ترس از منحرف ساختن آن از مسیر حقیقی خود، استاد مطهری خواستار آن است که باید به مضمون این حادثه تمسک جست و آن را چنان که هست، با تمام جزئیات واقعی اش ارائه داد. در همین زمینه ایشان از لغزیدن در دام و دایره خیالات توهم آمیز هشدار می دهد؛ زیرا این گونه موارد از نظر ایشان، امت اسلامی را به زیان و آسیب دچار می کند. این است که می گوید:

«این قضیه را ما باید همان طوری که بوده است، بدون کم و زیاد تلقی کنیم و اگر کوچک ترین دخل و تصرفی از طرف ما در این حادثه صورت بگیرد، حادثه را منحرف می کند؛ [یعنی] به جای اینکه ما از این حادثه استفاده کنیم، قطعاً ضرر خواهیم کرد.»^۶

علاوه بر این، مسئولیت این موارد زیانبار را، هم بر گردن علما می داند، هم بر دوش راویان و خطیبان این گونه مطالب و هم بر گردن مردم عادی؛ از این رو با شدت و حدت تمام می گوید:

«تحریف هایی که به دست ما مردم در این حادثه صورت گرفته است، همه در جهت پایین آوردن و مسخ کردن قضیه بوده است، در جهت بی خاصیت کردن و بی اثر کردن قضیه بوده است و در این امر، هم گویندگان و علمای امت تقصیر داشته اند و هم مردم.»^۷

مطهری در بحث از مظاهر تحریف، فقط به نمادهای تحریف معاصر بسنده نکرده است، بلکه از میرزا حسین نوری استاد (مرحوم شیخ عباس قمی) نیز نام برده است که او نیز به نقد اکاذیبی می پرداخته است که به کربلا نسبت داده شده بودند ولی کسی به رسوا ساختن آنها نپرداخته بود؛ تا جایی که صریحاً می گوید:

«امروز باید عزای حسین را گرفت؛ اما برای حسین در عصر ما یک عزای جدیدی است که در گذشته نبوده است و آن عزای جدید این همه دروغ ها است که درباره حادثه کربلا گفته می شود و احدی جلو این دروغ ها را نمی گیرد. امروز بر این مصیبت حسین بن علی باید گریست، نه بر آن شمشیرها و نیزه هایی که در آن روز بر پیکر شریفش وارد شد.»^۸

چنان که گفته شد، مطهری مسئولیت وقایعی را که در این زمینه برای مردم پیش می آید،

به دو اعتبار تلقی می کند:

اعتبار یکم: اینکه نهی از منکر بر همه واجب است.

بر این اساس می‌گوید:

«یک مسئولیت این است که نهی از منکر بر همه واجب است. وقتی که می‌فهمید و می‌دانید - و مردم اغلب هم می‌دانند- که دروغ است، نباید در آن مجلس بنشینید، که حرام است؛ بلکه باید مبارزه کنید و دیگر این تمایلی است که صاحب مجلس‌ها و مستمعین به گیراندن مجلس دارند. مجلس باید بگیرد، باید کربلا بشود. روضه‌خوان بیچاره می‌بیند که اگر بنا بشود هر چه می‌گوید از آن راست‌ها باشد مجلسش نمی‌گیرد، بعد همین مردم هم دعوتش نمی‌کنند، ناچار یک چیزی هم اضافه می‌کند.»^۹

اعتبار دوم: انتظار نداشته باشید مجلس روضه‌خوانی، کربلا باشد.

در این باره نیز می‌گوید: همه باید این تمایل غیرمسئولانه‌ای را که میان مردم و خطیبان پخش شده است که: همه از مجالس حسینی انتظار دارند که این مجالس باید گرم و حماسی باشند یا چنان‌که مصطلح شده است، «کربلای دوم» باشند، از سر خود بیرون کنیم؛ زیرا در این صورت گاه دیده می‌شود که خطیب بیچاره حیران و سرگردان می‌ماند که اگر بر منبر حسینی راست بگوید و حقایق را بدون کم و زیاد بیان کند، نتیجه آن خواهد شد که مردم درباره مجلس او بگویند که مجلسی سرد و غیر حماسی بود و به تبع آن به دعوت دوباره این خطیب تمایلی نداشته باشند.

به همین خاطر او مجبور می‌شود برخی داستان‌های خیالی را بسازد تا در مجلسش شور و حرارت ایجاد کند. مرحوم مطهری در این باره نیز می‌گوید:

«این انتظار را مردم باید از سر خودشان بیرون کنند، [نگویند] فلان روضه‌خوانی که مجلس او می‌گیرد، فلان روضه‌خوانی که کربلا می‌کند. کربلا می‌کند یعنی چه؟! یک مسئولیت بزرگ این مسئولیت است،

[مقاومت در برابر] این انتظاری که مردم برای کربلا شدن دارند.»^{۱۰}

از این رو مرحوم مطهری مردم را فرامی‌خواند که در برابر این گونه تمایل و رغبت غیرمسئولانه مقاومت و آن را با عملکرد و رفتار خود اثبات کنند؛ یعنی به تشویق و تشویق خطیب نپردازند تا برای تبدیل کردن مجلس خود به کربلای دوم، به هر قیمتی اقدام کنند.

ایشان راه‌حل این امر را نیز در شنیدن روضه‌های راست می‌داند و می‌گوید:

«شما باید روضه راست را بشنوید و معارف و سطح فکرتان بالا بیاید؛ به طوری که اگر در یک کلمه روحتان اهتزاز پیدا کرد، یعنی با روح حسین بن علی هماهنگی کرد، و اشکی ولو ذره‌ای، ولو به قدر بال مگس [جاری شد]، اگر یک چنین اشکی در حالت هماهنگی روح شما با حسین بن علی از چشم شما بیرون بیاید، واقعا مقام بزرگی برای شما است؛ اما اشکی که از راه قصایی کردن بخواهد از چشم شما بیاید، اگر یک دریا هم باشد ارزش ندارد. «داد بکشید» یعنی چه؟! چرا داد بکشید؟!»^{۱۲}

به طور خلاصه می‌توان گفت که این تمایل غیرمستولانه مردم به دیدن واقعه کربلا به صورت فاجعه‌آمیز، انگیزه اصلی اختراع داستان‌های دروغ و اکاذیب درباره این واقعه است؛ به همین خاطر علت و انگیزه اصلی اغلب اکاذیبی که در مواظف مربوط به تعزیه وارد شده است، تمایل مردم به خروج از سیاق و عطف، و چرخش در آسمان خیال مربوط به این فاجعه است. واضح است که مرحوم مطهری به بیان پیامدهای این گونه مجالس بر مردم بسنده نکرده است؛ بلکه گاه وارد حوزه خطیبان و علما نیز شده است؛ و به عنوان نمونه می‌گوید:

«غالب جعلیاتی که شده است، مقدمه گریز زدن بوده است؛ یعنی جعل شده است برای اینکه بشود از آن جعل یک گریزی زد و اشک مردم را جاری کرد، و غیر از این چیزی نبوده است.»^{۱۳}

به همین خاطر استاد مطهری بر این باور است که دروغ‌سازی و دروغ‌پردازی، و رهاکردن عنان خیال، در اصل از شأن و جایگاه امام حسین (ع) می‌کاهد؛ نه اینکه مقام وی را بالا ببرد؛ جالب توجه است که مرحوم مطهری ماجرای کربلا را به حد عقل و منطق می‌کشاند؛ از این رو با نوعی حساب و کتاب با آن برخورد می‌کند. به این صورت که ابتدا حادثه را بیان می‌کند و سپس معایب آن را نشان می‌دهد؛ البته به صورتی منطقی و عقلانی و با پشتوانه‌ای از اسناد تاریخی و تحقیق جدی درباره مکان و زمان آن حادثه، تا به این صورت همه پندارها و برساخته‌هایی را که به متن عاشورا راه یافته است، طرد و رد کند.

در اینجا باز هم مرحوم مطهری از این پدیده انتقاد می‌کند و با استناد به سخن میرزای نوری که گفته بود کار به جایی رسیده که به خاطر کثرت دروغ‌ها و اکاذیبی که به واقعه عاشورا نسبت داده می‌شود، باید بر حسین (ع) گریه کرد. مرحوم مطهری در این باره می‌گوید:

«به خدا قسم حرف حاجی حرف راستی است. می‌گوید امروز! اگر کسی بخواهد بر امام حسین (ع)

بگرید، بر این مصیبت‌هایش باید بگرید، بر این تحریف‌ها و مسخ‌ها و دروغ‌ها باید بگرید.»^{۱۴}

به نظر مرحوم مطهری، مرجع همه این اکاذیب، ضعف سندها یا نقص اسناد و مدارک نیست. به نظر ایشان سرچشمه این امر در جای دیگری است. این است که می‌گوید:

«آن چیزی که بیشتر دل انسان را به درد می‌آورد، این است که اتفاقا در میان وقایع تاریخی، کمتر واقعه‌ای است که از نظر نقل‌های معتبر به اندازه حادثه کربلا غنی باشد. من در سابق خیال می‌کردم که اساسا علت اینکه این همه دروغ اینجا پیدا شده است این بوده که وقایع راستین را کسی نمی‌داند چه بوده است؟ بعد که مطالعه کردم، دیدم اتفاقا هیچ قضیه‌ای در تاریخ - در تاریخ‌های دوردست مربوط به مثلا سیزده یا چهارده قرن پیش - به اندازه حادثه کربلا تاریخ معتبر ندارد.»^{۱۴}

علل تحریف

مرحوم مطهری علل و عوامل تحریف را به دو امر مربوط می‌داند:

عامل یکم: عامل عام و غیر مختص به عاشورا

عامل دوم: عامل خاص و مربوط به عاشورا

بر این اساس درباره عامل یکم می‌گوید:

«مثلا همیشه اغراض دشمنان خود یک عاملی است برای اینکه حادثه‌ای را دچار تحریف کند. دشمن برای اینکه به هدف و غرض خودش برسد، تغییر و تبدیلهایی در متن تاریخ می‌دهد و یا توجیه و تفسیرهای ناروایی از تاریخ می‌کند که این مطلب نمونه‌های زیادی دارد و من نمی‌خواهم از نمونه‌های آن بحثی کرده باشم. همین قدر عرض می‌کنم که در حادثه کربلا هم این نوع از عامل دخالت داشت؛ یعنی دشمنان در صدد تحریف نهضت حسینی بر آمدند.»^{۱۵}

درباره عامل دوم هم می‌گوید:

«در بشر یک حس قهرمان پرستی هست، یک حس هست که در باره قهرمانهای ملی و قهرمانهای دینی افسانه می‌سازد.... بهترین دلیلش این است که مردم برای نوایی مثل یوغلی سینا و شیخ بهایی چقدر افسانه جعل کردند!»^{۱۶}

«اما افرادی که شخصیت آنها شخصیت پیشوایی است و قول آنها، فعل و عمل آنها، قیام و نهضت آنها سند و حجت است، در اینها نباید تحریفی واقع بشود، در سخنشان، در شخصیتشان، در تاریخچه‌شان.»^{۱۷}

در اینجا نیز مرحوم مطهری این تحریفات را رد می‌کند و می‌گوید:

«در حادثه کربلا، یک قسمت از تحریفاتی که صورت گرفته است، معلول حس اسطوره‌سازی است. مبالغه‌ها و اغراق‌هایی شده است... این حس اسطوره‌سازی خیلی کارها کرده است. ما که نباید یک سند مقدس را در اختیار افسانه‌سازها قرار بدهیم.» «و ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عنا تحریف الغالین و اتحال المبطلین». ما وظیفه داریم اینها را از چنگ این افسانه‌سازها بیرون بیاوریم.^{۱۸}

ممکن است کسی بگوید که تعلیمات پیشوایان دین از زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع)، بر ضرورت احیای نام حسین بن علی (ع) و تجدید عهد و لواء با او به صورت سالانه و با بیان مصایب وی تأکید داشته‌اند [پس می‌توان با هر روشی این کار را انجام داد!]. این سخن درست است؛ اما این گونه احیایا به نظر مرحوم مطهری شرایطی دارد که به این صورت است:

«عزاداری حسین بن علی واقعا فلسفه دارد، واقعا فلسفه صحیح دارد، فلسفه بسیار بسیار عالی هم دارد. هر چه ما در این راه کوشش کنیم، به شرط اینکه هدف این کار را تشخیص بدهیم بجاست. اما متأسفانه عده‌ای این را نشناختند، خیال کردند که بدون اینکه مردم را به مکتب حسین علیه السلام آشنا کنیم، به فلسفه قیام حسینی آشنا کنیم، عارف به مقامات حسینی کنیم، همین قدر که مردمی آمدند و تستستند و یک گریه‌ای را نفهمیده و ندانسته کردند، دیگر کفاره گناهان است!»^{۱۹}

به نظر مرحوم مطهری برپا کردن مجالس حسینی و گریه بر حسین (ع)، به مثابه وسیله‌ای برای بخشودگی گناهان، از دیدگاه اسلامی مردود است؛ به علاوه، این موضوع از دل مکتب ماکیاولی بیرون می‌آید.^{۲۰} استاد مطهری در این باره نیز می‌گوید:

«یک حرفی را امروزی‌ها در آورده‌اند - در مکتب ماکیاول و امثال او - که می‌گویند هدف، وسیله را می‌کند، هدف خوب باشد وسیله‌ات هر چه شد، شد. اینها هم گفتند: ما اینجا یک هدف مقدس و منزه داریم و آن گریستن بر امام حسین علیه السلام است. حالا این گریستن روی چه فلسفه‌ای است، کاری به آن ندارند، باید گریست، بسیار خوب، باید گریست. به چه وسیله بگریانیم؟ به هر وسیله که شد. هدف که مقدس است، وسیله هر چه شد، شد.»^{۲۱}

مطهری از به‌کارگیری هر گونه وسایلی که چنین وانمود می‌کند که مسئله حسین (ع) با

سایر موارد اختلاف دارد، هشدار می‌دهد و می‌گوید:

«این موضوع که دستگاه حسینی یک دستگاه جدایی است و از هر وسیله‌ای برای گریاندن می‌شود

استفاده کرد، این خیال، این توهم دروغ و غلط، یک عامل بزرگی شد برای جعل و تحریف.»^{۲۲}

زیرا این امر سیمای امام حسین (ع) را خراب می‌کند و موجب انحراف از تعالیم اسلام می‌شود. مطهری در این مورد هم می‌گوید:

«امام حسین علیه السلام شهید شد که اسلام بالا برود (و) اشهد انک قد اقامت الصلاة و اتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده، امام حسین کشته شد که سنن و مقررات و قوانین اسلامی زنده شود؛ نه اینکه بهانه‌ای (۷) شود که پا روی سنن اسلامی بگذارند. ما امام حسین را به صورت - العیاذ بالله - اسلام خراب کن درآورده‌ایم. امام حسینی که ما در خیال خودمان درست کرده‌ایم، اسلام خراب کن است.»^{۱۳}

مرحوم مطهری بنا به احساس خطر شدیدی که نسبت به خطرات مرگباری که در نتیجه تحریفات، حادثه کربلا را دربر گرفته‌اند، با میرزای نوری همنوایی و صراحتاً اعلام می‌کند:

«انسان وقتی که در تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند که به سر این حادثه چه‌ها آورده‌اند! به خدا قسم حرف حاجی حرف راستی است. می‌گوید امروز! اگر کسی بخواهد بر امام حسین علیه السلام بگریزد، بر این مصیبت‌هایش باید بگریزد، بر این تحریف‌ها و مسخ‌ها و دروغ‌ها باید بگریزد.»^{۱۴}

مرحوم مطهری در تأکید خود بر این نکته که تاریخ عاشورا از جمله تاریخ‌های مملو از منابع صحیح و اسناد معتبر و زنده است، به این نوشته مرحوم آخوند خراسانی استناد می‌کند که می‌گوید:

«مرحوم آخوند خراسانی می‌گفته است اینهایی که دنبال روضه نو نشنیده هستند بروند روضه‌های راست را پیدا کنند که آنها را احدی نشنیده است، و این طور است. باز عرض کردم، خطبه‌هایی که امام حسین در مکه و در حجاز به طور کلی، در بین راه و در کربلا خوانده است، خطبه‌هایی که اصحابش خوانده‌اند، سؤال و جواب‌هایی که با حضرت شده است، نامه‌هایی که میان ایشان و دیگران مبادله شده است، نامه‌هایی که میان خود دشمنان مبادله شده است، علاوه بر نقل کسانی که حاضر واقعه عاشورا بوده‌اند، چه از دشمنان و چه از دوستان، [همه اینها جزئیات این حادثه را روشن کرده است.] سه چهار نفر از دوستان امام حسین بودند که جان به سلامت بیرون بردند؛ از جمله غلامی است به نام عقبه بن سمعان و این مرد از مکه همراه امام بود و وقایع نگار قضیه کربلا بوده است از لشکریان ابا عبدالله. در روز عاشورا هم گرفتار شد؛ ولی چون گفت غلام هستم، آزادش کردند. این مرد وقایع را نوشته است. مرد دیگری است به نام حمید بن مسلم که وقایع نگار لشکر عمر سعد بوده است، او هم نوشته است؛ همچنین دیگران که حاضر واقعه بوده‌اند، نوشته‌اند.

یکی از حاضران واقعه، شخص امام زین‌العابدین علیه السلام است. ایشان خودشان از حاضران واقعه بودند. تمام جزئیات را از اول تا آخر [شاهد] بوده‌اند و همه تضایا را نقل کرده‌اند. نقطه ابهامی در تاریخ امام حسین وجود ندارد.»^{۲۵}

همچنین در مواجهه با آرا و دیدگاه‌هایی که بر این باورند گریه بر حسین موجب آموزش همه گناهان می‌شود، شهید مطهری منبع این افکار را اندیشه‌های وارداتی، مثلاً مسیحیت، می‌داند و می‌گوید:

«یکی از اصول معتقدات مسیحی مساله [به] صلیب رفتن مسیح است برای اینکه فساد باشد. الان «الفادی» لقب مسیح است. این از نظر مسیحیت جزء متن مسیحیت است. می‌گویند عیسی به دار رفت و این به دار رفتن عیسی کفاره گناه است شد؛ یعنی گناهان خودشان را به حساب عیسی می‌گذارند.»^{۲۶}

در اینجا شهید مطهری می‌خواهد در این باره تأمل و تفکر شود؛ از این رو می‌گوید:

«فکر نکردیم این حرف مال دنیای مسیحیت است و با روح اسلام سازگار نیست، با سخن حسین سازگار نیست.»^{۲۷}

چراکه مرحوم مطهری بر این باور است که:

«با عبدالله که برای مبارزه با گناه کردن قیام کرد، ما گفتیم قیام کرد که سنگری برای گنهکاران بشود. ما گفتیم حسین یک شرکت بیمه تاسیس کرد، بیمه گناه. گفت شما را از نظر گناه بیمه کردم. در عوض چه می‌گیرم؟ شما برای من اشک بریزید، من در عوض گناهان شما را جبران می‌کنم؛ اما شما هر چه می‌خواهید باشید.»^{۲۸}

اینجا است که شهید مطهری درباره ماهیت کسانی که در خالی کردن نهضت امام حسین (ع) از محتوای عمیق خود دست داشته‌اند تردید می‌کند و آنان را به ارتکاب یک جرم حقیقی متهم می‌کند و می‌گوید:

«من نمی‌دانم کدام جانی یا جانی‌هایی جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند و آن اینکه هدف حسین بن علی را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی‌ها در مورد مسیح گفتند، درباره حسین گفتند که حسین کشته شد برای آنکه بار گناه است را به دوش بگیرد، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد، حسین کشته شد برای اینکه گنهکار تا آن زمان کم بود بیشتر بشود.»^{۲۹}

از این رو دیری نمی‌پاید که مظهري درباره هويت اين مجرمان و انگيزه‌هايي که آنان را به اين کار واداشته است سؤال می‌کند و می‌گويد:

«[آيا آنان در ورای اين عقايد خواستند بگویند که] حسين کشته شد برای آنکه بار گناه امت را به دوش بگیرد، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد، حسين کشته شد برای اینکه گنهگار تا آن زمان کم بود، بیشتر بشود. لذا بعد از اين انحراف، چاره‌اي نبود جز اینکه ما فقط صفحه سپاه و تاريخک اين حادثه را بخوانیم، فقط رثاء و مرثيه ببینیم.»^{۳۱}

از سوی ديگر، مظهري بر اين باور است که ما مسئول اين نحوه قرائت هستيم و در اين باره می‌گويد:

«پس بايد اعتراف کنیم که يکی از جاني‌هاي بر حسين بن علي ما هستيم که از اين تاريخچه فقط یک صفحه‌اش را می‌خوانيم و صفحه ديگرش را نمی‌خوانيم. جاني‌هاي بر امام حسين آنهایی هستند که اين تاريخچه را از نظر هدف منحرف کرده و می‌کنند.»^{۳۲}

البته شهيد مظهري معتقد نيست که صفحه تاريخک و سپاه اين حادثه را نخوانيم. برعکس در اين باره می‌گويد:

«من نمی‌گویم آن صفحه تاريخک را نبايد دید؛ بلکه بايد آن را دید و خواند، اما اين مرثيه هميشه بايد مخلوط با حماسه باشد. اينکه گفته‌اند رثای حسين بن علي بايد هميشه زنده بماند، حقيقتی است و از خود پيغمبر گرفته‌اند و انمه‌اطهار نيز به آن توصيه کرده‌اند. اين رثاء و مصيبت نبايد فراموش بشود، اين ذکری، اين يادآوری نبايد فراموش بشود و بايد اشک مردم را هميشه بگیريد؛ اما در رثای يک قهرمان.»^{۳۳}

مظهري در ادامه بر اين باور است که برای مؤثر واقع شدن اين رثاءها مراحل لازم است؛ از اين رو می‌گويد:

«پس اول بايد قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگريد؛ وگرنه رثای يک آدم نفعه شده بيجاره بی‌دست و پای مظلوم که ديگر گريه ندارد، و گريه ملتی برای او معنی ندارد. در رثای قهرمان بگريد برای اينکه احساسات قهرمانی پيدا کنید، برای اينکه پرتوی از روح قهرمان در روح شما پيدا شود و شما هم تا اندازه‌اي نسبت به حق و حقيقت غيرت پيدا کنید، شما هم عدالتخواه بشويد، شما هم با ظلم و ظالم نبرد کنید، شما هم آزادبخواه باشيد، برای آزادی احترام قائل باشيد، شما هم

سرتان بشود که عزت نفس یعنی چه، شرف و انسانیت یعنی چه، کرامت یعنی چه. اگر ما صفحه نورانی تاریخ حسینی را خواندیم، آن وقت از جنبه رثایی‌اش می‌توانیم استفاده کنیم؛ وگرنه بیهوده است.^{۳۴} اینجا است که شهید مطهری اعتقاد دارد که باید هر دو وجه حادثه کربلا، یعنی وجه نورانی و وجه رثایی آن را خواند؛ البته با شرایطی. و آن اینک: اولاً، وجه نورانی تاریخ حسینی خوانده شود تا امکان استفاده از وجه رثایی این واقعه فراهم شود؛ وگرنه وجه رثایی آن به تنهایی، هیچ فایده‌ای ندارد. این است که می‌گوید:

«گاهی گفتیم برای تسلی خاطر حضرت زهراست؛ چون ایشان در بهشت همیشه بیتابی می‌کنند و هزار و چهار صد سال است آرام ندارند، با گریه‌های ما ایشان آرامش پیدا می‌کنند! پس آن را یک خدمت خصوصی به حضرت زهرا تلقی کردیم.»^{۳۵}

مطهری واقعه عاشورا را از زاویه اجتماعی و جنبه عمل جنایتکارانه‌ای که صورت گرفته است می‌خواند و آن را یکی از مظاهر انحطاط در جامعه اسلامی می‌داند و می‌گوید:

«حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند، مظهر یک انحطاط در جامعه اسلامی بود.»^{۳۶}

از سوی دیگر، توجه را به برپایی این گونه مجالس جلب می‌کند و آن را برای صیقل دادن احساسات اسلامی و انسانی، ضروری می‌داند و می‌گوید:

«این موضوع برای صیقل دادن احساسات اسلامی و انسانی است؛ اما به شرط اینکه ما این را درست درک نکنیم، امروز روزی نیست که آدم سرش را زیر آب بکند. ما باید در اوضاع مذهبی خودمان رفرم ایجاد کنیم، البته نه در مذهب بلکه در کار خودمان. اشتباهات ما که به مذهب مربوط نیست.»^{۳۷}

حماسه مقدس

مطهری حماسه حسین (ع) را حماسه‌ای مقدس به شمار می‌آورد؛ البته با سایر حماسه‌ها تفاوت‌هایی دارد که او آنها را در سه مورد برمی‌شمارد و می‌گوید:

تفاوت یکم: نماد حماسه مقدس کسی است که روحش برای خود موج نمی‌زند

نماد حماسه مقدس آن کسی است که روحش برای خود موج نمی‌زند، برای نژاد خود موج نمی‌زند، برای ملت خود موج نمی‌زند، برای قاره یا مملکت خود موج نمی‌زند، او اساساً چیزی را که نمی‌بیند شخص خود است، او فقط حق و حقیقت را می‌بیند و اگر خیلی کوچکش کنیم، باید بگوییم بشریت را می‌بیند... پس یک جهت که این حماسه مقدس می‌شود این است که هدفش مقدس و پاک و منزه است؛ مثل خورشید عالمتاب است که بر همه مردم و جهانیان می‌تابد.

تفاوت دوم: شرایط خاص

دومین جهت تقدس این گونه قیام‌ها و نهضت‌ها این است که در شرایط خاصی که هیچ کس گمان نمی‌برد قرار گرفته‌اند؛ یعنی یکمرتبه در یک فضای بسیار بسیار تاریک و ظلمانی یک شعله روشن می‌شود، شعله‌ای در یک ظلمت مطلق، فریاد عدالتی است در یک استبداد و ستم مطلق، جنبشی است در یک سکون و در حالی که همه ساکن و مرعوبند، کلام و سخنی است در یک خاموشی مرگبار.

تفاوت سوم: وجود رشد و بینش نیرومند

سومین جهت تقدس نهضت حسینی این است که در آن یک رشد و بینش نیرومند وجود دارد؛ یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقدس است که قیام‌کننده چیزی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند. همان مثل معروف: «آنچه را که دیگران در آینه نمی‌بینند او در خشت خام می‌بیند»؛ اثر کار خودش را می‌بیند، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی، مافوق منطق عقلایی که در اجتماع هستند. ابن عباس، ابن حنفیه، ابن عمر و عده زیادی در کمال خلوص نیست، حسین بن علی را از رفتن به کربلا نهی می‌کردند. آنها روی منطق خودشان حق داشتند، ولی حسین چیزی را می‌دید که آنها نمی‌دیدند. آنها نه به اندازه حسین بن علی خطر را احساس

می‌کردند و نه می‌توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی دارد؛ اما او به طور واضح می‌دید. چندین بار گفت: به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت، و به خدا قسم که با کشته شدن من، اوضاع اینها زیر و رو خواهد شد. این بینش قوی او است.^{۳۸}

سپس در ادامه برای اثبات وجود این مشخصات سه‌گانه در نهضت حسینی می‌گوید:

«هر کس دیگری، هر شخصیت تاریخی در شرایطی قرار بگیرد که حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا قرار گرفت؛ یعنی در شرایطی که تمام راه‌های قوت و غلبه ظاهری بر دشمن بر او بسته باشد و قطعا بداند که خود و اصحابش به دست دشمن کشته می‌شوند، در چنین شرایطی زبان به شکایت باز می‌کند و این را تاریخ گواهی می‌دهد.»^{۳۹}

اما حسین بن علی اصحابش را جمع می‌کند؛ چنان‌که گویی روحش از هر شخص موفقی بیشتر موج می‌زند، و می‌فرماید:

«اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء، اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین.» مثل اینکه تمام محیط برایش مساعد است و واقعا هم مساعد بود، آن شرایط برای کسی نامساعد است که هدفش حکومت دنیوی باشد.»^{۴۰}

عامل تحریف؛ علما یا عوام؟

شهید مطهری تأکید می‌کند که در طول زمان در این واقعه تاریخی جداً عظیم، تحریفات متعددی وارد شده است و باور دارد که در برابر این تحریفات و مبارزه با آنها مسئولیت بزرگی بر دوش همه مردم اعم از علما و مردم عادی است. با این حال قبل از پرداختن به این بحث که چه کسی مسئول این تحریفات است، به دو مسئله می‌پردازد و آنها را به مثابه مقدمه‌ای برای ورود به بحث اصلی در نظر می‌گیرد:

مسئله یکم: ضرورت نظر به گذشته و یافتن مسئول ورود این تحریفات به حادثه کربلا

مسئله دوم: ایجاد تفاوت میان گذشته و اکنون در میزان مسئولیت

بر همین اساس می‌گوید:

«به طور قطع و یقین، همین طوری که عرض کردم، تحریفاتی در این حادثه بسیار بزرگ تاریخی تدریجا در طول زمان پیدا شده است و بدون شک در اینجا وظیفه‌ای هست که باید با این تحریف‌ها

مبارزه کرد؛ بلکه به تعبیر بهتر، اگر بخواهیم از خودمان ستایش کنیم و تعبیر احترام‌آمیزی درباره خودمان به کار ببریم، باید بگوییم که ما این نسل در این زمینه رسالتی داریم برای مبارزه با این تحریفات. ولی قبل از آنکه این وظیفه و رسالت را، چه برای علمای امت و به تعبیر دیگر خواص و چه برای توده مردم و به تعبیر دیگر عوام، عرض بکنم، دو مطلب دیگر را مقدمتا عرض می‌کنم:

یکی اینکه نگاهی به گذشته بکنیم، ببینیم مسئول این تحریفات چه کسانی هستند؟ آیا خواص و علما مسئول این تحریفاتند یا توده و عوام‌الناس؟ امروز وظیفه چیست و وظیفه کیست یک مطلب است، در گذشته مقصر و مسئول کیست مطلب دیگری است.^{۲۱}

مرحوم مطهری در چارچوب اتهاماتی هم که هر یک از دو طرف (علما و عوام) به هم می‌زنند، می‌گوید:

«معمولاً در این گونه قضایا علما تقصیر را به گردن عوام می‌اندازند و عوام به گردن علما، علما معمولاً می‌گویند تقصیر این عوام‌الناس است، تقصیر جهالت این مردم است، از بس که این مردم، جاهل و ناداند و از بس که این مردم نالایق و ناشایسته هستند! اینها سزاوار همین مهملاتند، شایسته حقایق نیستند.

داستانی است، من از مرحوم آیه الله صدر (اعلی الله مقامه) شنیدم، که تاج نیشابوری حرف‌های مفت در منبر می‌گفت. کسی به او اعتراض کرد که اینها چیست؟ این همه اجتماع می‌شود چرا دو کلمه حرف حسایی نمی‌زنی؟ گفت مردم لایق نیستند بعد هم با یک دلیلی به اصطلاح ثابت کرد.^{۲۲}

البته همه ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود؛ زیرا عوام هم برای خود استدلالی دارند؛ چنان‌که مرحوم مطهری می‌گوید:

ولی مردم عوام هم یعنی توده مردم هم منطقی در برابر خواص دارند و این منطق را اغلب به کار می‌برند، می‌گویند ماهی از سر گنده گردد نی ز دم، علما به منزله سر ماهی هستند و ما دم ماهی.^{۲۳}

اینجا است که شهید مطهری صراحتاً نظر خود را اعلام می‌کند و هر دو طرف را مسئول می‌داند و می‌گوید:

«ولی حقیقت این است که در این تقصیر، هم خواص مسئول هستند و هم عوام. هر دو راجع به مسئول بودن و مقصر بودن خواص و علما شاید چندان احتیاجی به توضیح نباشد. بعد ضمن بیان وظیفه علما خواهیم گفت؛ ولی این را بدانید که عامه مردم و توده مردم هم در این مسائل شریکند، به همان اندازه و شاید احیاناً بیشتر. بلکه در این طور مسائل، این توده مردم هستند که حقایق کثی می‌کنند و خرافات را اشاعه می‌دهند.»^{۲۴}

با این حال، از سوی دیگر به بعضی از علمایی اشاره می‌کنند که در برابر این گونه انحرافات ایستادگی و مقاومت کردند و در مورد آنان می‌گویند:

«وظیفه علما در دوره ختم نبوت مبارزه با تحریف است و خوشبختانه ابزار این کار هم در دست است و باز هم خوشبختانه هستند و بوده‌اند در میان علما افرادی که با این نقاط ضعف مبارزه کرده‌اند. کتاب لؤلؤ و مرجان که من در همین موضوع حادثه عاشورا در آن سه شب نام می‌بردم از مرحوم حاجی نوری (رضوان الله علیه)، درست‌یک قیام به وظیفه بسیار مقدسی است که این مرد بزرگ کرده است، مصداق قسمت اول این حدیث است که «إذا ظهرت البدع فليظهر العالم علمه». در این طور موارد وظیفه علما است که حقایق را بدون پرده به مردم بگویند؛ ولو مردم خوششان نمی‌آید. وظیفه علما است که با اکاذیب مبارزه کنند و مشیت دروغگویان را باز کنند.»^{۲۵}

و خیلی سریع درباره نقش علما در مبارزه با این انحرافات و ضرورت پرده برداشتن از حقیقت، و نیز رسوا ساختن کسانی که در صداقت و درستی آنان شکی هست، به تفصیل سخن می‌گویند و حتی از این هم فراتر می‌رود و خواستار جست‌وجوی عوامل و انگیزه‌هایی می‌شود که در ویرای این افراد و کارهای آنان قرار دارد تا به این صورت، هم دروغگویان نمایان و هم در مقابل دید همگان رسوا شوند؛ از این رو می‌گویند:

«در این طور موارد وظیفه علما است که حقایق را بدون پرده به مردم بگویند ولو مردم خوششان نمی‌آید. وظیفه علما است که با اکاذیب مبارزه کنند و مشیت دروغگویان را باز کنند... می‌دانید که غیبت حرام است، چه غیبت زنده باشد و چه غیبت مرده. ولی غیبت یک مواردی دارد که استثنا شده است (موارد استثنایی). یکی از موارد استثنای غیبت که همه علمای بزرگ مرتکب این غیبت شده‌اند و این غیبت را لازم می‌دانند بلکه احیانا واجب می‌دانند و غیبت واجب است آن چیزی است که «جرح راوی» می‌نامند. یک کسی حدیث روایت می‌کند، از پیغمبر حدیث روایت می‌کند، از امام حدیث روایت می‌کند، آیا شما قورا باید قبول کنید؟ نه، باید تحقیق کنید که این چگونه آدمی است؟ راستگو است یا دروغگو؟ اگر در زندگی او یک نقطه ضعفی عیبی، نقضی، دروغی، فسقی را کشف کردید، اینجا بر شما نه تنها جایز است، بلکه لازم است در متن کتاب‌ها این آدم را رسوا کنید، بگویید فلان کس، مثلا اسحق بن احمدی نهاوندی، که فلان روایت را مثلا روایت شهریانو را ولو در کافی نقل کرده است، یک آدم جمال و دروغگویی بوده است. او را در مقابل تاریخ باید رسوا کنید. این کار اسمش «جرح» است. با اینکه

غیبت و بدگویی است و غیبت و بدگویی نه از مرده جایز است و نه از زنده، ولی در اینجا که پای تحریف و قلب حقایق است، باید شما دروغگو را رسوا کنید.»^{۲۶}

به نظر می‌رسد که مرحوم مطهری معیار صحت روایت یا کذب آن را بر صدق و کذب راوی، حسن سیرت یا حتی جایگاه علمی وی قرار نمی‌دهد؛ بلکه به یک نقطه جوهری و بنیادین توجه می‌دهد که یک فقیه یا عالم باید در تمام مواقع داشته باشد؛ به طوری که در سایه آن خواه ناخواه در امور بی‌ارزش و انحرافی نیفتد و این چیزی است که مرحوم مطهری این‌گونه به آن اشاره می‌کند:

«یک عالم ممکن است در یک قسمت، بزرگ هم باشد. ملا حسین کاشفی خیلی مرد ملایبی هم بوده است، اما روضه الشهداء او پر از دروغ است. به همه دروغ بسته است؛ حتی به این زیاد و عمر سعد. کتابش مملو از دروغ است. می‌گوید این زیاد پنجاه خروار زر سرخ به عمر سعد داد که آمد قضیه کربلا را قبول کرد.»^{۲۷}

بر همین اساس در مورد یکی دیگر از علما هم می‌گوید:

«ملا آقای دربندی اتفاقاً اتفاق نظر است که آدم خوبی بوده است؛ حتی مرحوم حاجی نوری که این قدر از کتابش انتقاد می‌کند... و به حق انتقاد می‌کند می‌گوید مرد خوبی بوده است. واقعاً نسبت به امام حسین علیه السلام مرد مخلصی بوده، و می‌گوید واقعاً طوری بود که هر وقت نام امام حسین را می‌شنید اشکش جاری می‌شد. فقه و اصول خوبی هم داشته است. خودش خیال می‌کرد که از فقهای درجه اول است، ولی لااقل از فقهای درجه دوم و سوم به شمار می‌رود. کتابی نوشته است به نام «خزائن». یک دوره فقه است، چاپ هم شده است. او معاصر با صاحب جواهر است.^{۲۸} ... به هر حال این مرد با اینکه مرد عالمی است، ولی اسرار الشهادة نوشته که به کلی حادثه کربلا را تحریف، قلب، زیر و رو، بی‌خاصیت و بی‌اثر کرده است. کتابش - سراسر نمی‌شود گفت، چون لابه‌لای آن [سخن راست] پیدا می‌شود، انبار گاه هم چند تا گندم در آن پیدا می‌شود [مملو از] دروغ است.»^{۲۹}

سپس در ادامه می‌افزاید:

«حالا به خاطر اینکه او یک عالم بوده، یا تقوا بوده، مخلص امام حسین بوده است، دیگر ما درباره اش سکوت کنیم؟ حاجی نوری نباید درباره اسرار الشهادة او اظهار نظر کند، نباید مدرک اسرار الشهادة را بگوید که یک کتاب بی سر و تهی بود، نه اول داشت و نه آخر. فقط در حاشیه‌اش نوشته بودند تالیف فلان عالم جیل عاملی، رقیم گشتیم آن عالم اصلاً چنین کتابی نداشت، متن کتاب را هم نگاه کردیم بر

از دروغ بود، ولی این مرد عالم خیال کرد این کتاب یک کتاب درستی است، برداشت همه آن را در کتاب خودش نقل کرد؟! این جرح است. پس باید جرح بشود. این وظیفه عالم است.»^{۵۱}

شخصیت مستقل

نهضت حسینی از دیدگاه مرحوم مطهری عامل مهمی در تبلور شخصیت مستقل جامعه جهانی است و این مطلبی است که یک سخنرانی کامل را به آن اختصاص داده و در آن درباره آثار و پیامدهای شهادت سخن گفته است. در بخشی از این سخنان درباره این موضوع گفته است:

«اگر شهادت حسین بن علی صرفاً یک جریان حزن‌آور می‌بود، اگر صرفاً یک مصیبت می‌بود، اگر صرفاً این می‌بود که خونی به ناحق ریخته شده است و به تعبیر دیگر صرفاً نغله شدن یک شخصیت می‌بود ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری را به دنبال خود نمی‌آورد. شهادت حسین بن علی از آن جهت این آثار را به دنبال خود آورد که به تعبیری که عرض کردیم - نهضت او یک حماسه بزرگ اسلامی و الهامی بود، از این جهت که این داستان و تاریخچه، تنها یک مصیبت و یک جنایت و ستمگری از طرف عده‌ای جنایتگر و ستمگر نبود، بلکه یک قهرمانی بسیار بسیار بزرگ از طرف همان کسی بود که جنایات را بر او وارد کردند.»

شهادت حسین بن علی حیات تازه‌ای در عالم اسلام دمید و - همان طور که در گفتار اول گفتیم - اثر و خاصیت یک سخن یا تاریخچه و یا شخصیت حماسی این است که در روح موج به وجود می‌آورد، حمیت و غیرت به وجود می‌آورد، شجاعت و صلابت به وجود می‌آورد، در بدن‌ها، خون‌ها را به حرکت و جوشش درمی‌آورد و تن‌ها را از رخوت و سستی خارج می‌کند و چابک و چالاک می‌نماید.»^{۵۲}

ایشان در ادامه میان دو نوع پدیده اجتماعی تفاوت قائل می‌شود و می‌گوید:

«بعضی از پدیده‌های اجتماعی، روح اجتماع را تاریک و کدر می‌کند، ترس و رعب در اجتماع به وجود می‌آورد، به اجتماع حالت بردگی و اسارت می‌دهد، ولی یک سلسله پدیده‌های اجتماعی است که به اجتماع صفا و نورانیت می‌دهد، ترس اجتماع را می‌ریزد، احساس بردگی و اسارت را از او می‌گیرد، جرات و شهامت به او می‌دهد.»^{۵۳}

و شهادت امام حسین (ع) از نوع دوم است که به جان تعالی می‌دهد، در فضای آزادی پرواز می‌کند، در جان مسلمانان روح مقاومت را پدید می‌آورد و پسرده ترس و بردگی را در روند نوسازی شخصیت اسلامی، در هم می‌شکند و این همان چیزی است که مرحوم مطهری به آن اشاره کرده و گفته است:

«بعد از شهادت امام حسین یک چنین حالتی به وجود آمد، یک رونقی در اسلام پیدا شد. این اثر در اجتماع از آن جهت بود که امام حسین (علیه السلام) با حرکات قهرمانانه خود، روح مردم مسلمان را زنده کرد، احساسات بردگی و اسارتی را که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر روح جامعه اسلامی حکمفرما بود، تضعیف کرد و ترس را ریخت، احساس عبودیت را زایل کرد و به عبارت دیگر به اجتماع اسلامی شخصیت داد. او بر روی نقطه‌ای در اجتماع انگشت گذاشت که بعداً اجتماع در خودش احساس شخصیت کرد.

مسئله احساس شخصیت مساله بسیار مهمی است. از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت و منش کند، برای خودش ایده آل داشته باشد و نسبت به اجتماع‌های دیگر حس استغنا و بی‌نیازی داشته باشد. یک اجتماع این طور فکر کند که خودش و برای خودش فلسفه مستقلی در زندگی دارد و به آن فلسفه مستقل زندگی خودش افتخار و مباحثات کند، و اساساً حفظ حماسه در اجتماع یعنی همین که اجتماع از خودش فلسفه‌ای در زندگی داشته باشد و به آن فلسفه ایمان و اعتقاد داشته باشد و او را برتر و بهتر و بالاتر بداند و به آن بپايد.»^{۵۳}

البته عکس این امر نیز صادق است؛ چنان‌که مرحوم مطهری می‌گوید:

«اگر اجتماعی این منش را از دست داد و احساس نکرد که خودش فلسفه مستقلی دارد که باید به آن فلسفه متکی باشد، و اگر به فلسفه مستقل زندگی خودش ایمان نداشته باشد، هر چه داشته باشد از دست می‌دهد، ولی اگر این یکی را داشته باشد و همه چیزهای دیگر را از او بگیرند، باز روی پای خودش می‌ایستد؛ یعنی بیگانه نیرویی که مانع جذب شدن ملتی در ملت دیگر و یا فردی در فرد دیگر می‌شود، همین احساس منش و شخصیت است.»^{۵۴}

به همین خاطر می‌بینیم که به امت اسلامی امروز نظری می‌افکنند و آن را امتی بر باد رفته می‌یابند و بر این اساس می‌گویند:

«وای به حال این خودباختگی که متأسفانه در جامعه امروز ما وجود دارد.»^{۵۵}

در جای دیگری هم می‌گوید:

«اگر یک ملت بیچاره و بدبخت، ایمانش را به آنچه که خودش از فلسفه زندگی دارد از دست بدهد و مرعوب یک ملت دیگر بشود، در تمام مسائل، آن جور فکر می‌کند که دیگران فکر می‌کنند و اصلاً نمی‌تواند شخصا در مسائل قضاوت کند.»^{۵۶}

ابعاد انقلاب حسینی

شهید مطهری در بحث از نهضت حسینی به صورت جامع و شمولی می‌نگرد و آن را نهضتی می‌داند که معانی، وجوه و ابعاد مختلفی دارد. به همین خاطر تجزیه و پراکنده ساختن آن را نمی‌پذیرد. ایشان علت این امر را در وجود تفسیرهای متعدد این نهضت در ازای عوامل مختلفی می‌داند که در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. بر همین اساس می‌بینیم به بررسی جداگانه هر یک از این عوامل متداخل می‌پردازد و دست آخر نشان می‌دهد که همه این عوامل با هم، ابعاد حقیقی این نهضت را تشکیل می‌دهند. در همین زمینه می‌گوید:

«ما وقتی که از جنبه بعضی عوامل و عناصر به این نهضت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم صرفاً جنبه تعرد و عدم تسلیم در مقابل قدرت‌های جایره و تقاضاهای ناصحیح قدرت حاکم وقت دارد. از این نظر این نهضت یک نفی، «نه» و عدم تسلیم است.»^{۵۷}

با این حال از دید ایشان عوامل دیگری نیز در این نهضت دخالت دارند؛ از جمله امر به معروف و نهی از منکر. به همین خاطر در این باره می‌گوید:

«عنصر دیگری که در این نهضت دخالت دارد، عنصر «امر به معروف و نهی از منکر» است که در کلمات خود حسین بن علی علیه السلام تصریح قاطع به این مطلب شده است و شواهد و دلایل زیادی دارد؛ یعنی اگر فرضاً از او بیعت هم نمی‌خواستند، باز او سکوت نمی‌کرد.»

با این همه با افزودن عنصر امر به معروف و نهی از منکر به عامل قبلی، مجموعه عوامل حقیقی تشکیل نهضت حسینی را کامل نمی‌کند؛ از این رو ایشان یکی دیگر از عوامل مؤثر و مهم این نهضت را نام می‌برد و درباره آن می‌گوید:

«عنصر دیگر، عنصر «اتمام حجت» است... امام حسین برای اینکه اتمام حجتی با مردمی که چنین دستی به سوی او دراز کرده‌اند کرده باشد، به تقاضای آنها پاسخ می‌گوید به تفصیلی که باز شنیده‌ایم. در اینجا این نهضت، ماهیت و شکل و بعد و رنگ دیگری به خود می‌گیرد.»^{۵۸}

از نظر ایشان، یکی دیگر از عناصری که مجموعه عوامل مؤثر در نهضت حسینی را کامل می‌کند، جنبه یا عنصر تبلیغی است؛ به همین خاطر به صورت مجزا درباره آن می‌گوید:

«یکی دیگر از جنبه‌های این جنبش، جنبه تبلیغی آن است؛ یعنی این نهضت در عین اینکه امر به معروف و نهی از منکر است و در عین اینکه انعام حجت است و در عین اینکه عدم تمکین در مقابل تقاضای جابرانه قدرت حاکم زمان است یک تبلیغ و پیام‌رسانی است، یک معرفی و شناساندن اسلام است.»^{۶۹}

جالب است بدانیم که ایشان میان جنبه تبلیغی این نهضت و عنصر امر به معروف و نهی از منکر موجود در آن تمایز قائل می‌شود و درباره هر یک از آنها به صورت جداگانه سخن می‌گوید و این امر به نوبه خود قابل توجه و عنایت است. با این حال جوانب مندرج در حادثه کربلا فقط به این موارد خلاصه نمی‌شود؛ بلکه ابعاد و زوایای دیگری نیز در این قیام وجود دارد که در ادامه به صورت اختصار به چند مورد از آن اشاره می‌شود.^{۷۰}

جنبه توحیدی و عرفانی حادثه کربلا

برای نشان دادن جنبه توحیدی و عرفانی، جنبه پاکبختگی در راه خدا و ماسوای خدا را هیچ انگاشتن، شاید همان دو جمله اباعبدالله در اولین خطبه‌هایی که انشاء فرمود (یعنی خطبه‌ای که در مکه ایراد کرد) کافی باشد. سخنتش این بود: «رضی الله و الله رضانا اهل البیت» ما اهل بیت از خودمان پسند نداریم، ما آنچه را می‌پسندیم که خدا برای ما پسندیده باشد. هر راهی را که خدا برای ما معین کرده است، ما همان راه را می‌پسندیم. امام باقر (ع) به عیادت جابر می‌رود، احوال او را می‌پرسد. امام باقر جوان است و جابر از اصحاب پیغمبر و پیرمرد است. جابر عرض می‌کند: یا بن رسول الله! در حالی هستم که فقر را بر غنا، بیماری را بر سلامت، و مردن را بر زنده ماندن ترجیح می‌دهم. امام (ع) فرمود: ما اهل بیت این طور نیستیم، ما از خودمان پسندی نداریم، ما هر طور که خدا مصلحت بداند همان برایمان خوب است.

در آخرین جمله‌های اباعبدالله باز می‌بینیم انعکاس همین مفاهیم هست. به تعبیر مرحوم آیتی - استنتاج خیلی لطیفی است - این جنگ با یک تیر آغاز شد و با یک تیر پایان پذیرفت. در روز عاشورا اولین تیر را عمر سعد پرتاب کرد و بعد گفت: به امیر خبر دهید که اولین تیرانداز که به طرف حسین تیر پرتاب کرد من بودم. بعد از آن بود که جنگ شروع شد (امام

حسین اصحابش را از اینکه آغازگر جنگ باشند نهی فرموده بود. با یک تیر هم جنگ خاتمه پیدا کرد. اباعبدالله سوار اسب بودند و خیلی خسته و جراحات زیاد برداشته بودند و تقریباً توانایی هایشان رو به پایان بود. تیری می‌آید و بر سینه حضرت می‌نشیند و اباعبدالله از روی اسب به روی زمین می‌افتد و در همان حال می‌فرماید: «رضا بقضائک و تسلیم لامرک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین»

امام صادق (ع) فرمود: سوره «و الفجر» را در نوافل و فرایض خودتان بخوانید که سوره جدم حسین بن علی است. عرض کردند: به چه مناسبتی سوره جد شما است؟ فرمود: آن آیات آخر سوره «و الفجر» مصداقش حسین است، آنجا که می‌فرماید: یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه. فادخلی فی عبادی، و ادخلی جنتی. شما ببینید شب عاشورای حسینی به چه حالی می‌گذرد. اباعبدالله این شب را چقدر برای خودش نگه داشت، برای استغفار، برای دعا، برای مناجات، برای راز و نیاز با پروردگارش. نماز روز عاشورا را ببینید که در جنبه‌های توحیدی و عبودیت و ربوبیت و جنبه‌های عرفانی، مطلب چقدر اوج می‌گیرد!

مکرر عرض کرده‌ایم که برخی از اصحاب و همه اهل بیت و خود اباعبدالله، بعد از ظهر عاشورا شهید شدند. مردی به نام ابوالصائدی خدمت امام حسین (ع) می‌رسد و عرض می‌کند: یا بن رسول الله! بوقت نماز است، ما آرزو داریم آخرین نمازمان را با شما به جماعت بخوانیم. ببینید چه نمازی بود! نماز، آن نماز بود که تیر مثل باران می‌آمد؛ ولی حسین و اصحابش غرق در حالت خودشان بودند: «الله اکبر، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین...». یک فرنگی می‌گوید: چه نماز شکوفایی خواند حسین بن علی! نمازی که دنیا نظیر آن را سراغ ندارد. صورت مقدسش را روی خاک داغ می‌گذارد و می‌گوید: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله» از این بعد که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم نهضت حسینی نهضتی است عرفانی، [خالص لله، فقط و فقط حسین است و خدای خودش؛ گویی چیز دیگری در کار نیست.

جنبه حماسه و پرخاشگری

اما از دریچه دیگر که می‌نگریم (از دیدی که دعبل و کمیت اسدی و امثال اینها نگریسته‌اند)، مرد پرخاشگری را می‌بینیم که در مقابل دستگاه جبار قیام کرده است و به هیچ

نحو نمی‌شود او را تسلیم کرد؛ گویی از دهانش آتش می‌بارد، همواره دم از عزت و شرافت و آزادی می‌زند: «لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید» من هرگز دست ذلت به شما نمی‌دهم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم، محال است. «هیئات منا الذلّة»، «الموت اولی من ركوب العار» «لا اری الموت الا سعادة و الحیوة مع الظالمین الا برما». هر کدام را در یک جا گفته است. وقتی انسان به اینها نگاه می‌کند، می‌بیند حماسه است و شجاعت و به تعبیر اعراب، «ایا» یعنی عصیان و امتناع و زیر بار نرفتن. عرب آن مردمی را که حاضر نیستند زیر بار ظلم و زور بروند، «ایات» می‌گوید؛ یعنی مردمی که به هیچ وجه زیر بار زور نمی‌روند. این ابی‌الحدید که یک عالم سنی است، می‌گوید: حسین بن علی (ع) سید ایات است، سالار کسانی که زیر بار زور نرفتند حسین بن علی است. از این دید که بنگریم، همه‌اش حماسه و پرخاشگری و اعتراض و انتقاد است.

جنبه وعظ و اندرزگویی

۱۸۲

اگر از دید دیگری نگاه کنیم، یک مقام دیگر [می‌بینیم]. در یک کرسی دیگر، یک خیرخواه، یک واعظ، یک اندرزگو را می‌بینیم که حتی از سرنوشت شوم دشمنان خودش ناراحت است که اینها چرا باید به جهنم بروند، چرا این قدر بدبختند. در اینجا آن تحرک حماسه جای خود را به سکون اندرز می‌دهد. ببینید در همان روز عاشورا و غیر عاشورا چه اندرزها به مردم داده است! اصحابش چه قدر اندرز داده‌اند: حنظله بن اسعد الشبامی چه اندرزها داده، زهیر بن قین چه اندرزها داده، حبیب بن مظاهر چه اندرزها داده است! وجود مبارک ابا عبدالله از بدبختی آن مردم متأثر بود، نمی‌خواست حتی یک نفرشان به این حال بماند، با مردم لج نمی‌کرد؛ بلکه به هر زبانی بود می‌خواست یک نفر هم که شده از آنها کم بشود. از نمونه جدش بود: لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم. آیا می‌دانید معنی «عزیز علیہ ما عنتم» چیست؟ یعنی بدبختی شما بر او گران است. بدبختی دشمنان بر پیغمبر گران بود. آنها خودشان که نمی‌فهمیدند، این بدبختی‌ها بر ابا عبدالله گران بود. یک دفعه سوار شتر می‌شود و می‌رود. برمی‌گردد، عمامه پیغمبر را بر سر می‌گذارد، لباس پیغمبر را می‌پوشد، سوار اسب می‌شود و به سوی آنها می‌رود، بلکه بتواند از این گروه شقاوتکار کسی را

کم کند. در اینجا می‌بینیم حسین یکپارچه محبت است، یکپارچه دوستی است که حتی دشمن خودش را هم واقعا دوست دارد.

شرایط موفقیت یک پیام

ایشان درباره شرایط موفقیت هر رسالتی بر این باور است که باید در آن چهار شرط اساسی وجود داشته باشد و اگر مجموعه این شروط چهارگانه در آن موجود نباشد، اشکال و انواع مختلفی را پدید می‌آورد که با اصل رسالت مخالف است. ایشان درباره این شرایط بر این باور است:

«شرایط موفقیت یک پیام چهار چیز است که اگر این چهار شرط در یک جا جمع بشود، موفقیت آن

پیام قطعی است؛ ولی اگر این چهار شرط جمع نشود، شکل‌های مختلفی پیدا می‌شود.»^۶

در ادامه برای فهم بهتر این شرایط، هر یک از آنها را به صورت تفکیکی بیان می‌کنیم:

شرط یکم: عقلانیت پیام و قدرت محتوای آن

اولین شرط موفقیت یک پیام، عقلی بودن، قدرت و نیرومندی محتوای آن است؛ یعنی اینکه خود آن پیام برای بشر چه آورده باشد، چگونه برآورنده نیازهای بشر باشد. بشر صدها نیاز دارد. نیازهای فکری، احساسی، عملی، اجتماعی و مادی. یک پیام نه تنها نباید بر ضد نیازهای بشر باشد، بلکه باید موافق و منطبق بر آنها باشد. یک پیام در درجه اول باید منطقی باشد، یعنی با عقل و فکر بشر سازگار باشد؛ به گونه‌ای باشد که جاذبه عقل انسان آن را به سوی خودش بکشد. یک پیام اگر ضد منطقی و عقل باشد ولو مثلا احساسی باشد، برای مدت کمی ممکن است دوام پیدا کند و برای همیشه قابل دوام نیست... همچنین برای اینکه محتوای یک پیام غنی و نیرومند باشد، باید با احساسات بشر انطباق داشته باشد. انسان کانونی دارد غیر از کانون عقلی و فکری به نام کانون احساسات که آن را نمی‌توان نادیده گرفت. توافق و هماهنگی با احساسات و تا حدی اشباع احساسات عالی و رقیق بشر و نیز هماهنگی با نیازهای زندگی و نیازهای عملی و عینی بشر، از دیگر شرایط غنی بودن محتوای یک پیام

است. اگر پیامی با نیازهای طبیعی بشر ضدیت داشته باشد نمی‌تواند موفق باشد...^{۶۲} [به عبارت دیگر] به ماهیت خود پیام، به غنی بودن و قدرت معنوی خود پیام و به تعبیر قرآن به حقانیت خود پیام مربوط است. این، یک شرط است که مربوط به پیام رسان نیست، مربوط به خود پیام است.^{۶۳}

شرط دوم: نیازمندی به پیام‌رسان

عوامل دیگری هم برای موفقیت یک پیام هست که مربوط به ماهیت و محتوای آن نیست. یک پیام وقتی می‌خواهد از روحی به روح دیگر برسد و در روح‌های مردم نفوذ کند و جامعه‌ای را تحت تاثیر و نفوذ معنوی خودش قرار دهد، بدون شک احتیاج به پیام‌رسان دارد.^{۶۴}

شرط سوم: وسایل و ابزار پیام‌رسانی

عامل دیگر، وسایل و ابزارهایی است که برای رساندن پیام به کار برده می‌شود. یک پیام‌رسان بدون شک احتیاج به یک سلسله وسایل و ابزارهایی دارد که به وسیله آنها پیامی را که مأمور ابلاغ آن است، به مردم می‌رساند.^{۶۵}

شرط چهارم: روش و اسلوب صحیح

عامل چهارم، متد و سبک و اسلوب پیام‌رسان است یا همان کیفیت رساندن پیام.^{۶۶} البته درباره وسایل و ابزارهای لازم برای پیام‌رسانی شرایطی لازم است؛ از این رو مرحوم مطهری در این باره نیز متذکر می‌شود که باید شرایط و قواعد لازم برای این امر را نیز مدنظر قرار داد و در همین زمینه می‌گوید:

«البته اولین شرط رساندن یک پیام الهی این است که از هر گونه وسیله‌ای نمی‌توان استفاده کرد؛ یعنی برای اینکه پیام الهی رسانده بشود و برای اینکه هدف مقدس است، نباید انسان این جور خیال کند که از هر وسیله که شد برای رسیدن به این هدف باید استفاده کنیم، می‌خواهد این وسیله مشروع باشد و یا

نا مشروع می‌گویند: «الفاظ تبرر المبادی» یعنی نتیجه‌ها مقدمات را تجویز می‌کنند، همین قدر که هدف هدف درستی بود، دیگر به مقدمه نگاه نکن، چنین اصلی مطرود است.»^{۶۷}

به همین خاطر درباره انحراف از هدف حقیقی و پرداختن به مسائل شکلی و صوری‌ای که به صورت هدف اصلی درمی‌آیند، یا صرف پرداختن به آنها هدف قرار می‌گیرد، هشدار می‌دهد و می‌گوید:

«ما اگر بخواهیم برای یک هدف مقدس قدم برداریم، از یک وسیله مقدس و حداقل از یک وسیله مشروع می‌توانیم استفاده کنیم. اگر وسیله نامشروع بود، نباید به طرف آن برویم. در اینجا ما می‌بینیم که گاهی برای هدف‌هایی که خود هدف فی حد ذاته مشروع است، از وسایل نامشروع استفاده می‌شود، و خود این می‌رساند کسانی که وانمود می‌کنند ما چنان هدفی داریم و اینها وسیله است، خود همان وسیله برای آنها هدف است.»^{۶۸}

در این زمینه نیز به عنوان مثال، مسئله «شبیبه خوانی» را مطرح می‌کند که در مناطقی از جهان تشیع وجود داشته است و در این مورد هم می‌گوید:

«برای مثال، در قدیم موضوعی بود به نام «شبیبه خوانی» - در تهران هم خیلی زیاد بوده است که در واقع نوعی نمایش از حادثه کربلا بود، نمایش قضیه کربلا فی حد ذاته بدون شک اشکال ندارد؛ یعنی نمایش از آن جهت که نمایش است اشکال ندارد؛ ولی ما می‌دیدیم و همه اطلاع دارند که خود مسأله شبیبه خوانی برای مردم هدف شده بود. دیگر، هدف امام حسین و ارائه داستان کربلا و مجسم کردن آن حادثه مطرح نبود. هزاران چیز در شبیبه خوانی داخل شده بود که آن را به هر چیزی شبیه می‌کرد غیر از حادثه کربلا و قضیه امام حسین، و چه خیانت‌ها و شهوترانی‌ها و اکاذیب و حقه‌بازی‌ها در همین شبیبه خوانی‌ها می‌شد که گاهی به طور قطع مرتکب امر حرام می‌شدند، به هیچ چیز پایبند نبودند.»^{۶۹}

البته سایر ابزارها نظیر شعر، دعا، سرودهای مشروع، میکروفن و ... را ابزارهایی ناگزیر می‌داند و حتی خواستار توجه جدی به آنها است و با ذکر مثالی، درباره این موارد می‌گوید:

«اگر هدف مشروع باشد، باید از وسایل مشروع استفاده کرد. از طرف دیگر باز عده‌ای هستند که اینها را حتی به استفاده از وسایل مشروع هم با هزار زحمت می‌شود راضی کرد که آقا دیگر استفاده نکردن از این وسایل چرا؟ همین بلندگو اولین باری که پیدا شد، شما ببینید چقدر با آن مخالفت شد! بلندگو برای صدا مثل عینک است برای چشم انسان و مثل سمعک است برای گوش انسان. حالا اگر انسان گوشش سنگین است، یک سمعک می‌گذارد و معنایش این است که قبلا نمی‌شنید و حالا می‌شنود. قرآن را قبلا

نمی‌شنید، حالا قرآن را بهتر می‌شنود. فحش را هم قبلا نمی‌شنید، حالا فحش را هم بهتر می‌شنود. این که به سمعک مربوط نیست. میکروفن هم همین طور است. میکروفن که ابزار مخصوص فعل حرام نیست. استفاده از آن ابزاری حرام است که از آن جز فعل حرام کار دیگری ساخته نباشد؛ مثل صلیب که جز اینکه سمبل یک شرک است چیز دیگری نیست، و مثل بت. ولی بهره‌گیری از ابزاری که هم در کار حرام مصرف می‌شود و هم در کار حلال، چرا حرام باشد؟

یکی از آقایان و عاظ خیلی معروف می‌گفت: سال‌های اولی بود که بلندگو پیدا شده بود، ما هم تازه پشت بلندگو صحبت می‌کردیم و به قول او تازه داشتیم راحت می‌نشستیم. ولی هنوز بلندگو شایع نشده بود. قرار بود من در یک مجلس معظم صحبت کنم، بلندگو هم گذاشته بودند. قبل از من آقای رفت منبر، همینکه رفت منبر، گفت: این بوق شیطان را از اینجا ببرید. بوق شیطان را برداشتند بردند. ما دیدیم اگر بخواهیم تحمل کنیم و حرف تزئیم، این بوق شیطان را بردند و بعد از این هم نمی‌شود از آن استفاده کرد. تا رقتم و نشستم روی منبر، گفتم: آن زین شیطان را بیاور.

غرض این است که این چنین جمود فکری و خشک‌مغزی‌ها بی مورد است. بلندگو تقصیری ندارد، رادیو و تلویزیون و فیلم فی حد ذاته تقصیری ندارند، تا محتوا چه باشد؟ آنچه در رادیو گفته می‌شود چه باشد، آنچه در تلویزیون نشان داده می‌شود چه باشد، آنچه در فیلم ارائه می‌شود چه باشد؟ آنچه در تلویزیون نشان داده می‌شود چه باشد، آنچه در فیلم ارائه می‌شود چه باشد؟ اینجا دیگر انسان نباید خشکی به خرج بدهد و چیزی را که فی حد ذاته حرام نیست و مشروع است، به صورت یک چیز نامشروع جلوه بدهد.^{۷۰}

ایشان درباره به‌کارگیری وسایل و ابزارهای مشروع در راه خدمت به نهضت حسینی، به عملکرد خود حضرت حسین (ع) و یارانش استدلال می‌کند و می‌گوید:

«خود اباعبدالله (ع) در همان گرم‌گرم کارها از هر وسیله‌ای که ممکن بود برای ابلاغ پیام خودش و برای رساندن پیام اسلام استفاده می‌کرد. خطابه‌های اباعبدالله از مکه تا کربلا و از ابتدای ورود به کربلا تا شهادت، خطبه‌های فوق‌العاده پر موج و مهیج و احساسی و فوق‌العاده زیبا و فصیح و بلیغ بوده است.^{۷۱}... اباعبدالله و اصحابش از هر گونه وسیله‌ای که از آن بهتر می‌شد استفاده کرد استفاده کردند، تا برسیم به سایر وسایلی که اباعبدالله (ع) در صحرای کربلا از آنها استفاده کرد. خود صحنه‌ها را اباعبدالله طوری ترتیب داده است که گویی برای نمایش تاریخی درست کرده که تا قیامت به صورت یک نمایش نکان دهنده تاریخی باقی بماند.»^{۷۲}

روش تبلیغ

شهید مطهری در بحث از روش تبلیغ و اسلوب‌های موفقیت‌آمیز آن می‌گوید:

«یکی از شرایط موفقیت در هر کاری، انتخاب روش و اسلوب صحیح است.^{۷۳}... به همان معنای صحیح و واقعی، رساندن و شناساندن یک پیام به مردم است، آگاه ساختن مردم به یک پیام و معتقد کردن و متمایل نمودن و جلب کردن نظرهای مردم به یک پیام است. رساندن یک پیام، اسلوب و روش صحیح می‌خواهد و تنها با روش صحیح است که تبلیغ موفقیت‌آمیز خواهد بود. اگر عکس این روش را انتخاب کنید، نه تنها نتیجه مثبت نخواهد داشت، بلکه نتیجه معکوس خواهد داد.»^{۷۴}

ایشان در این زمینه به قرآن کریم که روش و اسلوب ضروری برای تبلیغ را به طرق مختلف بیان کرده است، توجه می‌دهد و می‌گوید:

«قرآن کریم سبک و روش و متد تبلیغ را یا خودش مستقیماً یا از زبان پیغمبران بیان کرده است. یکی از چیزهایی که قرآن مجید راجع به سبک و روش تبلیغ روی آن تکیه کرده است کلمه «البلاغ السبینه» است، یعنی ابلاغ و تبلیغ واضح، روشن، آشکارا.»^{۷۵}

این است که برای مبلغ شرایطی تعیین می‌کند که در ادامه به صورت تفکیکی آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم:

شرط یکم: بلاغ مبین

مرحوم مطهری درباره این شرط اولیه و بسیار مهم، مبلغ را مکلف می‌کند به شیوه‌ای سخن بگوید که با اصول و اهداف بنیادینی که به خاطر آن به تبلیغ برخاسته است، هماهنگ و متناسب باشد و در این باره می‌گوید:

«یک نفر مبلغ و پیام‌رسان که می‌خواهد از زبان پیغمبران سخن بگوید و مانند پیغمبران حرف بزند و می‌خواهد راه آنها را برود، باید بلاغش بلاغ مبین باشد.»^{۷۶}

شرط دوم: ناصح و خالص و مخلص بودن

ایشان درباره این ویژگی بسیار مهم هم بر این باور است که:

«می‌باید ناصح و خالص و مخلص باشد؛ یعنی در گفتن خودش هیچ هدف و غرضی جز رساندن پیام که خیر آن طرف است، نداشته باشد.»^{۷۷}

شرط سوم: عدم تکلف و پیچیده‌گویی

برای این مسئله نیز اعتقاد مرحوم مطهری بر این است که:

«مسئله دیگر مسأله متکلف نبودن است. تکلف در موارد مختلفی به کار می‌رود و در واقع به معنی به خود بستن است که انسان چیزی را به زور به خود ببندد. در مورد سخن هم به کار می‌رود. به افرادی که در سخن خودشان به جای اینکه فصیح و بلیغ باشند الفاظ قلمبه و سلمبه به کار می‌برند، می‌گویند متکلف.»^{۷۸}

۱۸۸

شرط چهارم: فروتنی

مرحوم مطهری با توجه به اهمیت تبلیغ حقیقی، ناصح و خالص و مخلص بودن و پیروی از روش انبیا را مطرح می‌سازد و در همین زمینه بحث عدم تکلف و قلمبه‌گویی را بیان می‌کند و از مبلغ می‌خواهد فروتنی و ترمی را در راه تبلیغ در پیش گیرد. این است که می‌گوید:

«کسی که می‌خواهد پیامی را، آن هم پیام خدا را به مردم برساند، باید در مقابل مردم در نهایت درجه فروتن باشد؛ یعنی پر مدعایی نکند، اظهار انانیت و منیت نکند، مردم را تحقیر نکند، باید در نهایت خضوع و فروتنی باشد.^{۷۹} ... متناسب با همین مطلب، مسئله دیگری در تبلیغ مطرح است و آن مسئله رفق و لینت و ترمش یعنی پرهیز از خشونت است. کسی که می‌خواهد پیامی را، آن هم پیام خدا را به مردم برساند تا در آنها ایمان و علاقه ایجاد بشود، باید لین‌القول باشد، ترمش سخن داشته باشد.»^{۸۰}

شرط پنجم: تفاوت نگذاشتن میان مردم

یکی دیگر از خصوصیات بسیار بارز سبک تبلیغی پیغمبران... مسئله تفاوت نگذاشتن میان مردم در تبلیغ اسلام است.^{۸۱}

مطهری پس از بیان این شروط، فوراً به بیان روش تبلیغ و راه‌های رساندن مضمون پیام و واقعه عاشورا می‌پردازد و بر این باور است که این ماجرا پاره‌ای ویژگی‌های ذاتی و درونی دارد که باید به آنها دقت کرد. این است که می‌گوید:

«حال مقداری راجع به نهضت ایشان برای شما عرض می‌کنم. مطلبی را می‌گویم، شما تامل بفرمایید ببینید این طور هست یا نه. همان طور که کلمات و آیات قرآن از لحاظ لفظی و فصاحت و بلاغت و روانی، نوعی خاص از آهنگ‌ها را به آسانی می‌پذیرد و این خود آیت بسیار بزرگ برای نفوذ قرآن در دل‌ها بوده و هست، انسان وقتی تاریخ حادثه عاشورا را می‌خواند، استعدادی برای شبیه‌سازی در آن می‌بیند. همان طور که قرآن برای آهنگ‌پذیری ساخته نشده ولی این طور هست...»^{۸۲}

حادثه کربلا؛ تجسم عملی اسلام

در کنار مطالبی که مرحوم مطهری درباره قابلیت‌ها و استعدادهای این حادثه برای تبدیل شدن به شبیه‌سازی و امکان ارائه نمایش‌گونه آن بیان می‌کند، نشان می‌دهد که این حادثه در سیاق عام خود، موضوعات فراوانی را در بر می‌گیرد و در این باره می‌گوید:

«این جنبه حادثه کربلا راز دیگری دارد.»^{۸۳}

مطهری برای اینکه مدلول بهتری به واقعه مربوط به حضرت حسین (ع) دهد، به جای کلمه «نهضت» یا «انقلاب»، از واژه «حادثه» استفاده می‌کند؛ زیرا اعتقاد دارد که این دو کلمه (نهضت و انقلاب)، به طور کامل عظمت این واقعه را بیان نمی‌کند. این است که می‌گوید:

«اینکه من تعبیر به «حادثه» می‌کنم نه به قیام و یا نهضت، برای این است که کلمه قیام یا نهضت، آن چنان که باید، نشان دهنده عظمت این قضیه نیست، و کلمه‌ای هم پیدا نکردم که بتواند این عظمت را نشان بدهد. از این جهت، مطلب را با یک تعبیر خیلی کلی بیان می‌کنم، می‌گویم حادثه کربلا، نمی‌گویم

قیام، چون بیش از قیام است، نمی‌گویم نهضت، چون بیش از نهضت است.»^{۸۴}

مرحوم مطهری بر اساس همین تعظیم‌گرایی درباره حادثه کربلا، آن را تجسم عملی اسلام در تمام ابعاد و جوانب آن، نظیر عقیده، سیاق فکری، عمل، مرحله تحقق، و اجرا می‌داند و می‌گوید:

«آن راز این است که اساسا خود این حادثه، تمام این حادثه تجسم اسلام است در همه ابعاد و جنبه‌ها؛ یعنی راز اینکه این حادثه نمایش‌پذیر و شبیه‌پذیر است، این است که تجسم فکر و ایده چند جانبه و چند وجه و چند بعد اسلامی است. همه اصول و جنبه‌های اسلامی عملا در این حادثه تجسم پیدا کرده است، اسلام است و جریان و در عمل و در مرحله تحقق.»^{۸۵}

استاد مطهری با یک مثال میان تصاویر واقعی و غیر واقعی تفاوت می‌گذارد و با ارائه مثالی در این باره می‌گوید:

«می‌دانید که گاه مجسمه‌سازی‌ها یا نقاشی‌ها برای یک ایده بخصوص است؛ البته گاه اساسا هیچ ایده‌ای در آن نیست و به اصطلاح هنر برای هنر و زیبایی است؛ ولی گاه برای نشان دادن یک فکر است. شخصی که از خارج برگشته بود، می‌گفت از جمله چیزهایی که من در یکی از موزه‌های آنجا دیدم این بود که بر روی یک تخت، مجسمه زن بسیار زیبا و جوانی بود و مجسمه جوانی هم در کنار او بود در حالی که جوان از جا حرکت کرده و یک پایش را پایین تخت گذاشته و رویش را برگردانده بود. مثل اینکه داشت به سرعت از آن زن دور می‌شد. معلوم بود که پهلوی او بوده است. گفت من نفهمیدم که معنای این چیست. آیا قصه‌ای را نشان می‌دهد؟ از راهنما پرسیدم. گفت: این تجسم فکر افلاطون است، فکری که فلاسفه دارند درباره انسان و عشق‌ها که وصال‌ها مدفن عشق‌هاست و عشق‌ها اگر صد درصد منجر به وصال بشوند، در نهایت امر تبدیل به بی‌زاری‌ها، و معشوق‌ها تبدیل به منفورها می‌شوند. اصلی است که حکما و عرفا بیان کرده‌اند که انسان عاشق چیزی است که ندارد، و تا وقتی که آن چیز را ندارد بدان عشق می‌ورزد. همین که صد درصد به آن رسید، حرارت عشق تبدیل به سردی می‌شود و به دنبال معشوقی دیگر می‌رود. می‌بینیم این تجسم یک فکر است؛ اما تجسمی بی‌روح، یعنی فکری را در سنگ نمایش داده‌اند و سنگ روح ندارد. این، واقعیت و حقیقت نیست. یا در نقاشی‌ها ممکن است چنین چیزهایی باشد. و چقدر تفاوت است میان تجسم بی‌روح و تجسم زنده و جاندار که یک فکر تجسم پیدا کند و پیاده شود در یک موضوع جاندار ذی حیات، آن هم نه هر جاننداری (مثل نمایش‌های بی‌حقیقت و صورت‌سازی‌هایی که امروز درست می‌کنند و حقیقتی در کار نیست) بلکه در عین حال، تنها نمایش نباشد، حقیقت و واقعیت باشد، یعنی پیاده شدن واقعی باشد.»^{۸۶}

«حادثه کریلا خودش یک نمایش از سربازان اسلام است اما نه نمایشی که صرفا نمایش یعنی صورت سازی باشد، آدمک‌هایی درست کنند و صورتی بسازند ولی در واقع حقیقت نداشته باشد. مثلا آیه: ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة در حادثه کریلا خودش را در عمل نشان می‌دهد و همچنین آیات دیگر قرآن که بعد ان شاء الله توفیق پیدا کنم به عرض می‌رسانم.»^{۸۷}

بر اساس آنچه گذشت، مطهری بر این باور است که همه این امور در اصل و اساس درست است. با این حال همه آنها فقط یک بعد واحد را تشکیل می‌دهند؛ چراکه قرائت این حادثه با دیدگاه یکسونگرانه، نگاه ما را تابع طغیان یکی از عوامل بر سایر عوامل می‌کند؛ از این رو می‌گوید:

«ما می‌بینیم در طول تاریخ، برداشت‌ها از حادثه کریلا خیلی متفاوت بوده است. قبلا اشاره کردم که مثلا برداشت دعبیل خزاعی از شعرای معاصر حضرت رضا (ع)، برداشت کمیت اسدی از شعرای معاصر امام سجاد و امام باقر علیهما السلام با برداشت محتشم کاشانی یا سامانی و یا صفی علیشاه متفاوت است، آنها یک جور برداشت کرده‌اند، محتشم جور دیگری برداشت کرده است، سامانی جور دیگری برداشت دارد، صفی علیشاه طور دیگری و اقبال لاهوری به گونه‌ای دیگر. این چگونه است؟ به نظر من همه اینها برداشت‌های صحیح است (البته برداشت‌های غلط هم وجود دارد، با برداشت‌های غلط کاری ندارم) ولی ناقص است، صحیح است ولی کامل نیست. صحیح است یعنی غلط و دروغ نیست ولی یک جنبه آن است.

مثل همان داستان فیل است که ملای رومی نقل کرده است که عده‌ای در تاریکی می‌خواستند با لمس کردن، آن را تشخیص بدهند. آن که به پشت فیل دست زده بود یک طور قضاوت می‌کرد، آن که به گوش فیل دست زده بود طور دیگری قضاوت می‌کرد. این قضاوت‌ها، هم درست بود و هم غلط. غلط بود از آن جهت که فیل به عنوان یک مجموعه، آن نبود که آنها می‌گفتند، و درست بود؛ یعنی به آن نسبت که دستشان به فیل رسیده بود درست می‌گفتند. آن که دستش به گوش فیل رسیده بود گفت شکل بادبزنی است. راست می‌گفت، آن چیزی را که او لمس کرده بود شکل باد بزنی بود؛ اما فیل به شکل باد بزنی نبود آن کس که دستش به خرطوم فیل خورده بود گفت فیل به شکل ناودان است. هم درست بود و هم غلط، درست بود از آن جهت که چیزی که او لمس کرده بود به شکل ناودان بود، و غلط بود چون فیل به شکل ناودان نبود. فیل یک مجموعه است که یک عضو مثل پشت‌بام است؛ یعنی پشت فیل و

یک عضو مثل استوانه است یعنی پای فیل، یک عضو دیگرش مثل ناودان است یعنی خرطوم فیل، اما فیل در مجموع خودش فیل است. این است که برداشت‌ها، هم درست است و هم در عین حال غلط. برداشت امثال دعبل خزاعی از نهضت ابا عبدالله، به تناسب زمان فقط جنبه‌های پرخاشگری آن است. برداشت محتمم کاشانی جنبه‌های تاثرآمیز، رقت آور و گریه آور آن است. برداشت عمان سامانی یا صفی علیشاه از این نهضت، برداشت‌های عرفانی، عشق الاهی، محبت الاهی و پاکبازی در راه حق است که اساسی‌ترین جنبه‌های قیام حسینی جنبه پاکبازی در راه حق است. همه این برداشت‌ها درست است؛ ولی به عنوان یکی از جنبه‌ها، او که از جنبه حماسی گفته، او که از جنبه اخلاقی گفته، او که از جنبه پند و اندرز گفته، همه درست گفته‌اند؛ ولی برداشت هر یک، از یک جنبه و عضو این نهضت است نه از تمام اندام آن.^{۸۸}

«وقتی بخواهیم به جامعیت اسلام نظر افکنیم، باید به نهضت حسینی هم نگاه کنیم. می‌بینیم امام حسین علیه‌السلام کلیات اسلام را در کربلا به مرحله عمل آورده، مجسم کرده است ولی تجسم زنده و جاندار حقیقی و واقعی، نه تجسم بی روح.»^{۸۹}

این کربلا است که مطهری خواستار بازنگری و بازخوانی متأملانه آن است؛ زیرا بر این باور است که اگر کسی با تعمق در چنین کربلایی بنگردد، امور شگفت‌انگیزی را می‌یابد؛ از این رو می‌گوید:

«انسان وقتی در حادثه کربلا تأمل می‌کند، اموری را می‌بیند که دچار حیرت می‌شود و می‌گوید اینها نمی‌تواند تصادفی باشد. و سر اینکه ائمه اطهار اینهمه به زنده نگه داشتن و احیای این خاطره توصیه و تاکید کرده و نگذاشته‌اند حادثه کربلا فراموش شود، این است که این حادثه یک اسلام مجسم است، نگذارید این اسلام مجسم فراموش شود.»^{۹۰}

به نظر مرحوم مطهری مجسم ساختن واقعی کربلا، صرفاً در سیاق حرکت متکامل میان طبقات و طیف‌های مختلف اجتماعی و اقوام و نژادهای گوناگون امکان‌پذیر است و به همین خاطر می‌گوید:

«ما در حادثه کربلا به جریان عجیبی برخورد می‌کنیم و آن اینکه می‌بینیم در این حادثه مرد نقش دارد، زن نقش دارد، پیر و جوان و کودک نقش دارند، سفید و سیاه نقش دارند، عرب و غیر عرب نقش دارند، طبقات و جنبه‌های مختلف نقش دارند. گویی اساساً در قضا و قدر الاهی مقدر شده است که در این حادثه نقش‌های مختلف از طرف طبقات مختلف ایفا بشود؛ یعنی اسلام نشان داده بشود.»^{۹۱}

برای بررسی جنبه‌های اخلاقی، عرفانی و ... به صفحات ۳۸۳ - ۳۹۴ رجوع کنید.

شرایط مبلغ و تأثیر تبلیغی

شهید مطهری در ادامه به بررسی مسئله خطیب و مبلغ می‌پردازد و بر اهمیت جنبه اجتماعی و تاریخ در مسائل، تأکید می‌کند و بر این باور است که به این مسئله در جوامع اسلامی اهمیت کمی داده شده است؛ درحالی‌که ارزش برخی مسائل و عناوین، محافظه‌کارانه نگه داشته شده است. سپس از واقعیت عینی و ملموس مثال‌هایی می‌زند و می‌گوید:

«مساله شرایط مبلغ و پیام‌رسان از آن مسائلی است که درست نمی‌دانم به چه علتی در جامعه ما خیلی کوچک گرفته شده است. ارزش بعضی از مسائل در جامعه محفوظ است؛ ولی ارزش واقعی بعضی دیگر به علل خاصی از بین می‌رود. مثالی برایتان عرض می‌کنم؛ یکی از شئون دینی اجتماعی ما مقام افتاء و مرجعیت تقلید است که یک مقام عالی روحانی است. خوشبختانه جامعه ما این مقام را در حد خودش می‌شناسد. هر کس که فی‌الجمله به امور مذهبی وارد باشد وقتی می‌شود مرجع تقلید، فوراً در ذهنش مردمی که اقلاً چهل پنجاه سال به اصطلاح استخوان خرد کرده، زحمت کشیده، سرش در قرآن و تفسیر و حدیث و فقه بوده، سال‌ها نزد استادان عالی‌قدر درس خوانده، سال‌ها تدریس کرده، کتاب‌ها نوشته و تالیف کرده، مجسم می‌شود.»^{۹۲}

در حالی که این امر برخلاف دوره‌ای است که بر عالم اسلام گذشته است؛ زیرا واقعاً این گونه نبوده است. بر همین اساس مرحوم مطهری می‌گوید:

«اگر به کتب رجال مراجعه کنید می‌بینید عده زیادی از علما به نام واعظ یا خطیب معروفند؛ خطیب رازی، خطیب تبریزی، خطیب بغدادی، خطیب دمشقی. کلمه «خطیب» جزء نام این افراد نیست. اینها چگونه اشخاصی بودند؟»^{۹۳}

سپس به مقایسه این خطیبان و آنچه امروزه در حوزه واعظان یا تعزیه‌خوان‌ها می‌گذرد می‌پردازد و دست آخر به این نتیجه می‌رسد که میان آنها فرق فراوانی وجود دارد و بر این باور است که هریک از خطبای قدیم دریایی از علم بود. این است که می‌گوید:

«در گذشته در میان علمای اسلام مقام خطیب و مبلغ و واعظ، مقام کسی که اسلام را معرفی می‌کرد، همایه مقام مرجعیت تقلید بود...»^{۹۴}

اینجا است که می‌بینیم مرحوم مطهری شایستگی خطیب یا تعزیه‌خوان و سطح علمی آنان را جز با تحقیق و بررسی کامل و جامع درباره او نمی‌پذیرد؛ درست مانند مرجع تقلید. در همین زمینه هم می‌گوید:

«یعنی همین طور که امروز اگر کسی ادعا کند که من رساله نوشته‌ام و مرجع تقلیدم، محال است که شما قبول کنید، و می‌پرسید: آقا کجا و پیش کدام مجتهد درس خوانده؟ و این آقا سنش هنوز مثلا چهل سال بیشتر نیست، در گذشته در مورد یک مبلغ نیز این چنین دقیق بودند. در سن چهل سالگی ادعا می‌کند که من مرجع تقلید هستم، دیگر نمی‌داند که نه آقا، درس خواندن خیلی لازم است، چهل پنجاه سال درس خواندن لازم است تا کسی به این پایه برسد که بتواند او را مجتهد، فقیه، مفتی و شایسته برای استنباط و استخراج احکام فقهی و شرعی دانست.»^{۹۵}

در پرتو این اندیشه، مرحوم مطهری از گرایش افراد جامعه به سوی افرادی که شایان این مقام نباشند ابراز ترس کرده و در بخشی از سخنان خود گفته است:

«من از این می‌ترسم که جامعه ما این را فراموش کند، مردم افرادی را که صلاحیت ندارند بپذیرند؛ ولی این مقام محفوظ است و باید هم محفوظ باشد.»^{۹۶}

تا جایی که حتی بر این باور است که مقام تبلیغ از مرجعیت کمتر نیست؛ این است که می‌گوید: «اگر بگویم مقام تبلیغ اسلام، رساندن پیام اسلام به عموم مردم، معرفی و شناساندن اسلام به صورت یک مکتب، از مرجعیت تقلید کمتر نیست تعجب نکنید، مقامی است در همان حد. البته برای مرجعیت تقلید یک چیزهایی لازم است که برای یک مبلغ لازم نیست.»^{۹۷}

بار دیگر مطهری جامعه را مسئول این اوضاع می‌داند؛ چراکه به معیارهای ضروری برای خطیب شدن کم توجهی به خرج داده است؛ سپس زوش رسیدن یک فرد به مقام تبلیغ را به این صورت گزارش می‌دهد:

«بینید در جامعه ما سرمایه مبلغ شدن چیست و مبلغ شدن از کجا شروع می‌شود؟ اگر کسی آواز خوبی داشته باشد و بتواند چهار تا شعر بخواند، کم کم به صورت یک مداح درمی‌آید، می‌ایستد پای منبرها و شروع می‌کند به مداحی و مرتبه خواندن. بعد شما می‌بینید که یک شالکی هم به سر خودش یست و آمد روی پله اول منبر نشست. مدتی به این ترتیب سخن می‌گوید. بعد...»^{۹۸}

«بعد، از این کتاب جودی، جوهری، جامع التفصیل حکایتی، قصه‌ای نقل می‌کند و با به اصطلاح از صدر الواعظین نقل می‌کند، که وقتی از او می‌پرسی از کجا نقل می‌کنی، می‌گوید از صدر الواعظین یا

لسان الواعظین. هر کس خیال می‌کند کتابی است به نام «صدر الواعظین»، وقتی که دقت می‌کنیم می‌فهمیم که می‌خواهد بگوید از سینه دیگران، از زبان دیگران شنیده‌ام. چند تا از این یاد بگیر، چند تا از دیگری، دروغ، راست، اصلاً خبر ندارد قضیه چه هست. کم کم چهار تا یا منبری جور می‌کند و از پله پایین می‌آید پله بالاتر. کم کم می‌آید بالاتر و عوام مردم را جمع می‌کند و اکثر بانیان مجلس فقط روی یک مسئله تکیه می‌کنند و آن جمعیت کشیدن است که چه کسی بهتر می‌تواند جمعیت جمع کند. آخر این جمعیت کشیدن برای حرف حسابی گفتن است. بعد که جمعیت جمع شد، چه حرفی می‌گوید؟ این خیانت است به اسلام، خیانت است به اسلام که مطلب از یک آواز گرم شروع بشود.»^{۹۹}

سپس در ادامه این گزارش می‌افزاید:

«و این قاعده‌ای است که عمومیت دارد و در بسیاری از جاها که ما بوده‌ایم، معیار و ملاک همین بوده است و از امثال چنین چیزی مطلب شروع می‌شده است و وای به حال ما در این عصر، در عصر علم، در عصر شک و تردید، در عصر شبهه، در عصری که برای اسلام اینهمه مخالف‌خوانی‌ها هست و روزی نیست که در روزنامه‌ها و مجلات، انسان یک چیزی بر علیه اسلام نبیند یا در مقالات رادیویی یک گوشه‌ای نشود.»^{۱۰۰}

حال آنکه امت اسلامی، دینش را از امثال این گونه افراد می‌آموزد! مرحوم مطهری پس از بیان شیوه بالا رفتن خطیب از منبر تبلیغ از وضعیت دشوار خطیب در این روزگار سخن می‌گوید و بر این باور است که خطیب باید خوش‌بیان و داری قدرت استدلال باشد؛ همچنین دارای پاره‌ای خصایل باشد و در وی شروطی نیز به چشم بخورد؛ از این رو به صورت مجزا درباره هر یک از این شروط سخن می‌گوید:

شرط یکم: شناخت مکتب و رسالت خود

استاد بر این باور است که مبلغ باید در زمینه پیامی که می‌خواهد آن را تبلیغ کند و نیز به اهداف، بنیادها و اصول آن آگاهی داشته باشد و روش نیل به آنها را نیز بداند؛ از این رو می‌گوید:

«اولین شرط برای یک نفر مبلغ شناسایی خود مکتب است، شناسایی ماهیت پیام است؛ یعنی کسی که می‌خواهد پیامی را به جامعه برساند باید خودش با ماهیت آن پیام آشنا باشد، باید فهمیده باشد که هدف این مکتب چیست، اصول و پایه‌های این مکتب چیست، راه این مکتب چیست و به کجا می‌رسد،

اخلاق و اقتصاد و سیاست این مکتب چیست، معارف این مکتب چیست، توحید و معاد این مکتب چیست، احکام و مقررات این مکتب چیست. آخر مگر کسی می‌تواند پیامی را به مردم برساند بدون آنکه خودش آن پیام را شناخته و درک کرده باشد؟! این مثل این است که بگوییم یک نفر مرجع تقلید باشد اما فقه نخوانده باشد. چطور می‌شود کسی مرجع تقلید باشد و بخواهد بر اساس فقهی فتوا بدهد و فقه نخوانده باشد؟! او یا مثل این است که یک نفر می‌خواهد طبیب باشد اما پزشکی نخوانده باشد. از اینجا معلوم می‌شود که برای یک نفر مبلغ تا چه اندازه وسعت اطلاعات علمی و شناخت اسلام، آن هم به صورت یک مکتب لازم است.

اسلام خودش یک مکتب است، یک اندام است، یک مجموعه هماهنگ است؛ یعنی تک تک شناختن هم فایده ندارد، باید همه را در آن اندام و ترکیبی که وجود دارد بشناسیم.^{۱۱}

شرط دوم: اطلاع از راه و روش تبلیغ

به نظر مرحوم مطهری این امر به ظاهر ساده یکی از شروط اساسی تبلیغ است؛ به همین خاطر با صراحت تمام می‌گوید:

«دومین شرط برای کسی که حامل یک پیام است اولاً مهارت در به کار بردن وسایل تبلیغ و ثانیاً شناسایی آنها است؛ یعنی باید بداند چه ابزاری را مورد استفاده قرار بدهد و چه ابزاری را مورد استفاده قرار ندهد و بلکه خودش از نظر ابزارهای طبیعی، چه ابزاری را داشته باشد و چه ابزاری را نداشته باشد.»^{۱۲}

البته مرحوم مطهری از سوی دیگر با نگاهی درست و منصفانه، در مقابل دسته‌ای از خطیبان ناشایسته که بر منبر رفتند، بر این باور است که عده‌ای از خطیبان توانا، چه از لحاظ بیان یا توانمندی یا استعدادهای دیگر، تلاش‌های مهمی به خرج داده‌اند و به صورت مداوم در راه تقویت این توانمندی‌ها تلاش کرده‌اند. این است که در همین زمینه می‌گوید:

«در عین حال خوشبختانه باید گفت که در جهان شیعه بر اثر برکت امام حسین علیه السلام خطبای بسیار قوی و نیرومند و عالقدر، چه از نظر بیان و چه از نظر غیر بیان ظهور کرده‌اند و الحمد لله الآن هم چنین افرادی هستند که انصافاً از نظر نطق و سخنوری آیتی هستند. من در نظر ندارم اسم کسی را ببرم ولی چنین اشخاصی وجود دارند و جای تشکر است و افراد زحمت کشیده‌ای هستند و انصاف این است که در کار خودشان به اندازه‌ای که شرایط برایشان مساعد بوده زحمات زیادی کشیده‌اند.»^{۱۳}

مطهری در ضمن بحث از تبلیغ، به نحوه نگاه جامعه، اعم از علما و مردم عادی به کار تبلیغ می‌پردازد و بر این باور است که این نحوه تلقی از تبلیغ، مخالف دیدگاه قرآنی است:

«از همه اینها چه نتیجه می‌گیریم؟ نتیجه می‌گیریم که در منطق قرآن، کار تبلیغ، کار هدایت و ارشاد مردم، کار بسیار بسیار دشواری تلقی شده است؛ درحالی‌که در جامعه ما اینقدر کوچک و سبک گرفته می‌شود و کار به جایی رسیده که دیگر اهل علم و فضل، هر کس که سواد و معلومات داشته باشد، ننگش می‌آید منبر برود. می‌گویند فلانی مرد عالمی است، در شاننش نیست که منبر برود و تبلیغ کند! تقصیر کیست؟ تقصیر جامعه است. جامعه اینقدر مقام تبلیغ را تنزل داده و پایین آورده که هر عالمی ننگ و عارش می‌آید، توهین به خودش می‌داند که شان تبلیغ را به عهده بگیرد.»^{۱۰۴}

با این حال استاد مطهری بر این باور است که عده‌ای از افراد همزمان دارای دو فضیلت هستند؛ یعنی به صورت همزمان هم امام جماعت هستند، هم خطیب و مبلغ و در این باره می‌گوید:

«الآن در جامعه ما الحمد لله اشخاصی هستند که دو فضیلتین هستند، هم امام جماعت هستند و هم خطیب (مثل آقای دکتر مفتاح؛ ولی در جامعه ما شأن پیشنهاد از شأن مبلغ بیشتر و بالاتر است. پیشنهادی که هنری نیست، ایستادن و دیگران به او افتد! کردن که هنری نیست.»^{۱۰۵}

روح امر به معروف و نهی از منکر

مرحوم مطهری خواستار بازخوانی انتقادی، جامع و فراگیر در ابزارها و وسایلی است که در مورد مسائل مختلف است تا به این صورت کار امر به معروف و نهی از منکر به بهترین شکل دلخواه انجام گیرد. این است که می‌گوید:

«در جلسات پنج‌گانه‌ای که درباره «عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی» صحبت کردم، مطالبی عرض شد که آنچه می‌گویم به منزله نتیجه‌گیری از همه آن مطالب است. به طور خلاصه عرض می‌کنم که اولاً ما در باب امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که معروف و منکر از نظر اسلام محدود به حد معین نمی‌شود. تمام هدف‌های مثبت اسلامی داخل در معروف و تمام هدف‌های منفی اسلامی داخل در منکر است، و گرچه در امر به معروف و نهی از منکر تعبیر امر و نهی هست ولی با توجه به قرآینی که از خود قرآن کریم می‌توان استنباط کرد و به نص احادیث قطعی اسلامی و به دلیل اینکه از مسلمات فقه اسلامی ما است و تاریخ اسلامی ما بدان گواهی می‌دهد، مقصود از آنها تنها امر و

نهی لفظی نیست، بلکه مقصود استفاده کردن از هر وسیله مشروع برای پیشبرد هدف‌های اسلامی است. پس اگر بخواهیم روح امر به معروف و نهی از منکر را با ترجمه و تعبیر فارسی خودمان بیان کنیم باید بگوییم: لزوم استفاده از هر وسیله مشروع برای پیشبرد اهداف اسلامی.

مطلبی که می‌خواهم به طور خلاصه عرض بکنم، کارنامه ما درباره امر به معروف و نهی از منکر است ... این اصل یکی از ارکان تعلیمات اسلامی است، یکی از ارکانی است که به نص صریح متون اسلامی و گفته پیغمبر اکرم اگر از بین برود، تمام تعلیمات اسلامی از بین رفته است. اگر این اصل منسوخ شود، جامعه اسلامی به صورتی که باید وجود داشته باشد هرگز وجود نخواهد داشت. کارنامه ما در این باب چگونه کارنامه‌ای است؟ متناسبانه کارنامه ما مسلمین در این زمینه درخشان نیست. از آن نظر کارنامه درخشانی نیست که اولاً ما آن حساسیتی را که اسلام در این زمینه دارد نداریم؛ یعنی آن اهمیتی را که اسلام به این موضوع داده است درک نکرده‌ایم و ثانیاً در حدودی هم که به حساب و خیال خودمان به اهمیت این موضوع پی برده‌ایم، واجد شرایط آن نبوده‌ایم...

پیغمبر اکرم موضوع امر به معروف و نهی از منکر را با تعبیر دیگری بیان کرده است. آنجا که فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» تمام افراد شما مسلمانان به منزله حافظ و نگهبان و شبان دیگران هستید و تمام شما نسبت به تمام خودتان مسئولید. تعبیری از این بالاتر نمی‌توان کرد؛ یعنی ایجاد نوعی تعهد و مسئولیت مشترک میان افراد مسلمان برای حفظ و نگهداری جامعه اسلامی بر مبنای تعلیمات اسلامی.

چنین وظیفه سنگینی اولاً آگاهی و اطلاع زیاد می‌خواهد، یعنی هر فرد یا اجتماع نا آگاهی نمی‌تواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، و ثانیاً قدرت و امکان می‌طلبد. انجام دادن چنین مسئولیت بزرگ و چنین تکلیف بسیار بزرگی احتیاج به قدرت و نیرو دارد، و ما قدرت و نیروی لازم را برای این موضوع کسب نکرده‌ایم. نیرو را بالقوه داریم ولی این نیرو را جمع نمی‌کنیم...

چون می‌خواهم در این موضوع بالاجمال و الاشاره صحبت کنم، همین قدر عرض می‌کنم که شما اگر می‌خواهید بفهمید کارنامه ما در این زمینه چگونه است، یک رسیدگی به کارهای ما در زمینه امر به معروف و نهی از منکر بکنید، یعنی مظاهر امر به معروف و نهی از منکر خودمان را بررسی کنید ببینید چیست؟...

ما به عنوان خدمت به اسلام تبلیغ می‌کنیم، مجالس تبلیغی تشکیل می‌دهیم. یک بررسی روی این مجالس تبلیغی بکنید، ببینید مجموع تبلیغاتی که در این مجالس می‌شود در چه حدود و سطح و در اطراف چه مسائلی است؟ یکی دیگر از مظاهر همبستگی‌های اسلامی ما، همدردی ما و امر به معروف و

نهی از منکر ما، کتاب‌های اسلامی است که منتشر می‌کنیم. در کشور ما الآن هم باز بیشترین کتابی که منتشر می‌شود، کتاب‌های اسلامی و مذهبی است؛ ولی این کتاب‌ها را رسیدگی کنید، ببینید ارزش معنوی آنها چقدر است؟ ارزش نویسندگانش را دریابید. ببینید محتویات و هدف‌های این کتاب‌ها چیست؟ در چه سطحی برای مسلمین منتشر می‌شوند؟ یعنی بفهمید امر به معروف و نهی از منکر ما در چه سطحی است. در چه مرتبه و مقامی است؟ ببینید در میان مسائل اجتماعی اسلامی که بیشتر از هر مساله دیگر فکر ما را به خود مشغول می‌دارد و ما نسبت به آن مسائل بیشتر از مسائل دیگر حساسیت نشان می‌دهیم و جرعه ایجاد می‌کنیم، بیشتر برای چه مسائلی ناراحت می‌شویم و حساسیت نشان می‌دهیم و درباره چه مسائلی بی‌تفاوت می‌مانیم، لختیم، حساسیتی نداریم؟ این را یک بررسی بکنیم، آن وقت می‌توانیم رشد اجتماعی، رشد امر به معروف و نهی از منکر، کارنامه خودمان در زمینه امر به معروف و نهی از منکر را تشخیص بدهیم.

... به خدا قسم اگر انسان از دیده خون بیارد، کم است. چرا باید کارنامه ما ملت در امر به معروف و نهی از منکر اینقدر پست و پایین باشد؟ امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ یعنی همدردی، همبستگی، همکاری، همگامی، تعرف (شناسایی)، آگاهی، قدرت. آن که روز اول این اصل را طرح کرد، برای این طرح کرد که می‌دانست دینش دین اجتماعی است، دین فردی نیست، دین صومعه و دیر نیست. آنها که یک عمر در دیرها و صومعه‌ها زندگی کرده‌اند، امروز دارند متشکل می‌شوند، همبستگی و همدردی پیدا می‌کنند، ما که دینمان دین اجتماع و زندگی و همکاری و وحدت و همبستگی است، به سوی افراد و تنهایی و جدایی و تفرق گرایش پیدا کرده‌ایم. آن که چنین دستوری را طرح می‌کند می‌خواهد ما ملتی آگاه باشیم و بلکه حوادثی را که در بطن روزگار مستتر و پنهان است، آینده را پیش‌بینی کنیم. ما نه تنها آینده را پیش‌بینی نمی‌کنیم بلکه وضع زمان خودمان را هم نمی‌فهمیم! امام صادق در هزار و سیصد سال پیش فرمود: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوایس» آن کس که زمان خود را درک کند، اوضاع زمان خود را بشناسد، جریانی را که در سطح و بطن زمان مستمر است درک کند، در کار خود اشتباه نمی‌کند؛ یعنی مردم بی‌خبر از زمان خود، بی‌خبر از اوضاعی که در بطن یا سطح روزگار می‌گذرد، همیشه در اشتباهند، یعنی همیشه عوضی کار می‌کنند، به جای اینکه دشمن را بکوبند خودشان را می‌کوبند، به جای اینکه سینه دشمن را سیاه کنند سینه و پشت خودشان را سیاه می‌کنند، سال‌ها باید در تیه بمانند. این هم کارنامه ما...

حال چکار کنیم که خودمان ارزش پیدا کنیم، به صورت یک ملت با ارزش درآییم، به صورت یک ملت معتبر و با آبرو درآییم؟ جواب این سؤال را قرآن مجید داده است: «کنتم خیر امة اخرجت للناس» شما بهترین امت‌ها و ملت‌ها هستید، شما با ارزش‌ترین امت‌ها و ملت‌ها هستید، اما با یک شرط: «تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر». می‌خواهی به خودت ارزش بدهی؟ می‌خواهی در نزد پیغمبر خدا ارزش پیدا کنی؟ یا عمل کردن به این اصل در نزد خدا و پیغمبر ارزش پیدا کن. اگر می‌خواهی در نزد ملل جهان ارزش پیدا کنی که هم بلوک شرق روی تو حساب کند و هم بلوک غرب، سرنوشت تو را او در اختیار بگیرد و او برای تو تصمیم بگیرد، امر به معروف و نهی از منکر داشته باش، همبستگی و همدردی داشته باش، اخوت و برادری اسلامی را زنده کن، از بی‌خبری پرهیز کن، از ضعف پرهیز کن، از لاپالیگری پرهیز کن. این برنامه‌های بی‌خبری و لاپالیگری برای چیست؟ برنامه بی‌خبری برای این است که آگاه باشی، فهیمی، تدانی و برنامه لاپالیگری برای این است که ضعیف باشی، قدرت نداشته باشی.

ما بنشینیم اینجا و بگوییم عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی، یک عامل بزرگ که حسین علیه‌السلام را به حرکت واداشت، او را از جان تکان داد، حسین بن علی به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد، اسلام برای امر به معروف و نهی از منکر ارزش درجه اول قائل است؛ یعنی آن را یکی از ارکان تعلیمات خودش می‌داند، اگر این رکن نباشد سایر تعلیمات نمی‌توانند کار کنند، اینها درست، ولی ما چکار کنیم؟ آیا ما دائم از گذشته صحبت کنیم؟ یا گذشته برای آینده است؟ آینده و گذشته را باید به یکدیگر مربوط و متصل کرد. از نهضت حسینی در همین زمینه باید استفاده کرد، مردم را آگاه نمود، ببینید چه می‌کنند؟ چگونه تبلیغ می‌کنند؟ چگونه کتاب می‌نویسند و چگونه باید بنویسند؟ درباره چه مسائلی باید فکر کنند و درباره چه مسائلی حساسیت دارند؟ ببینیم علی بن ابیطالب علیه‌السلام، حسین بن علی علیه‌السلام روی چه مسائلی حساسیت داشتند، ما هم روی همان مسائل حساسیت نشان دهیم. چرا آنها روی مسائلی حساسیت نشان می‌دهند و ما روی مسائل دیگر؟ از اینجا باید استفاده کنیم که پول‌هایمان را چگونه خرج کنیم. آیا ما رشدی در این زمینه داریم؟ می‌فهمیم اتفاقی که در راه خدا به خیال خودمان می‌کنیم چه اتفاقی است؟ به خدا قسم من می‌ترسم زبانی که ما از راه امر به معروف و نهی از منکر جاهلانه کرده‌ایم یا صدمه‌هایی که از این راه به اسلام زده‌ایم، از زیان ترک امر به معروف و نهی از منکرمان بیشتر باشد.

من نمی‌دانم اگر ضرر و منفعت مجموع کتاب‌های اسلامی را که ما منتشر می‌کنیم پای همدیگر حساب کنیم، فایده‌اش بیشتر است یا ضررش؛ همچنین الآن نمی‌توانم به طور دقیق بگویم که اگر پول‌هایی را

که در راه اسلام و حتی به قصد قربت خرج می‌کنیم پای هم حساب کنیم، آیا منفعتشان برای اسلام بیشتر است یا ضررشان. چون قرآن صریحا می‌گوید انفاق دو گونه است، و در مورد یک نوع آن می‌گوید: «مثل اللّٰذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبه». یک نوع انفاق را می‌گوید مثلش مثل گندمی است که در زمین مساعدی کاشته شود، هفت خوشه درآورد و هر خوشه‌ای صد دانه باشد و حتی از این هم بیشتر: «والله یضاعف لمن یشاء». یعنی برخی انفاق‌های در راه خدا ایقدر خیر و برکت دارد؛ اما یک انفاق دیگر هم مثال می‌زند: «کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم» این انفاق مثلش مثل یک باد سموم خطرناکی است که وقتی به یک کشتزار آماده می‌رسد آن را خراب می‌کند؛ یعنی آنچه را هم که به وجود آمده است از بین می‌برد.^{۱۷}

شعارهای عاشورا

برای موفقیت هر کار یا تحرک پیام‌آورانه و تضمین دوام و استمرار آن، باید شعارهای آن از دل مبادی‌ای بیرون بیاید که خواستار اجرا و عملی‌ساختن آنها است. از آنجا که مسئله حسین (ع) از جمله مسائلی است که جایگاه زیاد و بزرگی برای شعار قائل است - زیرا آنها را وسیله‌ای برای بیان مدلولات این حادثه و قدرت مضامین آن می‌داند- استاد مطهری خواستار آن است که شعارهایی که در سینه‌زنی‌ها سر داده می‌شود، حسینی باشد.

همچنین خواستار آن است که گریه‌ها، اندوهگینی‌ها و نوحه‌گری‌هایی که برای حسین صورت می‌گیرد، با اهداف احیاگرانه و نهضت‌گرایانه حسین هم‌نوا و هماهنگ باشد؛ چراکه ائمه اطهار (ع) همواره از شاعران، سخن‌سرایان و مداحان اهل بیت دعوت می‌کردند که شعر بخوانند و جهان را از مصیبت اهل بیت آگاه سازند. خود آنان نیز گریه می‌کردند و اشک‌های فراوانی می‌ریختند. با این حال مطهری خواستار آن است که این شعارها باید پیام‌آورانه باشد و در مضمون خود حاوی معانی والای این رسالت بزرگ باشد؛ نه شعارهای من‌درآوردی. این است که می‌گوید:

«عظمت اباعبدالله چیز دیگری است، او چیزی است، ما چیز دیگری. شعارهایی که در سینه‌زنی‌ها و نوحه‌سرای‌ها می‌دهید، شعارهای حسینی باشد. نوحه، بسیار بسیار خوب است. ائمه اطهار دستور می‌دادند افرادی که شاعر بودند، نوحه‌خوان بودند، نوحه سرا بودند، بیایند برای آنها ذکر مصیبت بکنند.

آنها شعر می‌خواندند و ائمه اطهار گریه می‌کردند. نوحه‌سرایي و سینه‌زني و زنجيرزني، من با همه اينها موافقم؛ ولي به شرط اينکه شعارها شعارهاي حسيني باشد، نه شعارهاي من در آوردي: «نوجوان اکبر من، نوجوان اکبر من» شعار حسيني نيست. شعارهاي حسيني شعارهايي است که از اين تيب باشد، فرياد مي‌کند: «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء الله محققا» مردم انمي ببينيد که به حق عمل نمي‌شود و کسي از باطل روگردان نيست؟ در چنين شرايطي، مؤمن (نگفت حسين يا امام) بايد لقاء پروردگارش را بر چنين زندگي اي ترجيح بدهد.^{۱۰۸}

همچنين مي‌گويد:

«و يا: لا اري الموت الا سعادة و الحيوه مع الظالمين الا برما» هر جمله‌اش سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و در همه دنيا پخش گردد، و اين باز هم کم است (من مرگ را جز خوشبختي نمي‌بينم، من زندگي با ستمکاران را جز ملالت و خستگي نمي‌بينم).

مرا عار آيد از اين زندگي که سالار باشم کنم بندگي

شعارهاي حسين عليه‌السلام شعارهاي محبي بود (يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحبيكم).^{۱۰۹}

«اباعده الله يك مصلح است. اين تعبير از خودش است (اني ثم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظلما و انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي، اريد ان امر بالمعروف و انهي عن المنكر و اسير بسيرة جدي و ابي).»^{۱۱۰}

«اين را حضرت در نامه‌اي به عنوان وصيتنامه به برادرشان محمد بن حنفيه - که مريض بود به طوري که از ناحيه دست فلج داشت و قدرت اين که در رکاب حضرت باشد و خدمت کند نداشت - نوشتند و به او سپردند، چرا؟ براي اينکه دنيا از ماهيت نهضت او آگاه شود؛ مردم دنيا من مثل خيلي افراد نيستم که قيام و انقلابم به خاطر اين باشد که خودم به نوآبي رسيده باشم، براي اينکه مال و ثروتي تصاحب کنم، براي اينکه به ملڪي رسيده باشم. اين را مردم دنيا از امروز بدانند (اين نامه را در مدينه نوشت) قيام من قيام مصلحانه است. من يك مصلح در امت جدم هستم. قصدم امر به معروف و نهی از منکر است، قصدم اين است که سيرت رسول خدا را زنده کنم، روش علي مرتضی را زنده کنم، سيره پيغمبر مرد، روش علي مرتضی مرد، مي‌خواهم اين سيره و اين روش را زنده کنم.»^{۱۱۱}

ايشان در ادامه مي‌گويند:

«از اینجا می فهمیم که چرا ائمه اطهار این همه دستور اکید داده اند که عاشورا باید زنده بماند و چرا این همه اجر و پاداش و ثواب برای عزاداری اباعبدالله منظور شده است.»^{۱۱۱}

سپس در بیان هدف از برپایی عزاداری می گوید:

«آیا آنها این سخن را فقط به خاطر یک عزاداری مثل عزاداری های ما در وقتی که پدر یا مادرمان می میرد، گفتند؟ نه، مردن های ما ارزشی ندارد، در مردن های ما فکر و ایده و هدفی وجود ندارد. ائمه اطهار از این جهت گفتند عاشورا زنده بماند که این مکتب زنده بماند، برای اینکه اگر چه شخص حسین بن علی نیست ولی حسین بن علی باید به قول امروز یک سمبل باشد، به صورت یک نیرو زنده باشد.»^{۱۱۲}

«حسین اگر خودش نیست، هر سال محرم که طلوع می کند، یکمرتبه مردم از تمام فضا بشنوند: «لا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه» الیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا». برای اینکه از راستی و حقیقت، شور حیات، شور امر به معروف، شور نهی از منکر، شور اصلاح مفاسد امور مسلمین، در میان مردم شیعه پیدا بشود.»^{۱۱۳}

«پس اگر از ما بپرسند شما در روز عاشورا که ذاتما حسین حسین می کنید و به سر خودتان می زنید، چه می خواهید بگویید؟ باید بگوییم: ما می خواهیم حرف آقایمان را بگوییم، ما هر سال می خواهیم تجدید حیات کنیم (یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم). باید بگوییم عاشورا روز تجدید حیات ما است. در این روز می خواهیم در کوثر حسینی شست و شو کنیم، تجدید حیات کنیم، روح خودمان را شست و شو بدهیم، خودمان را زنده کنیم، از نو مبادی و مبانی اسلام را بیاموزیم، روح اسلام را از نو به خودمان تزریق کنیم.»^{۱۱۴}

بر این اساس، شهید مطهری نمی پذیرد که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شود؛ همچنین نمی پذیرد که روح شهادت، جهاد و فدا شدن در راه حق از ما دور شود و در این باره می گوید:

«ما نمی خواهیم حس امر به معروف و نهی از منکر، احساس شهادت، احساس جهاد، احساس فداکاری در راه حق، در ما فراموش بشود، نمی خواهیم روح فداکاری در راه حق در ما بمیرد.»^{۱۱۵}

«این فلسفه عاشورا است، نه گناه کردن و بعد به نام حسین بن علی بخشیده شدن آگناه کنیم، بعد در مجلسی شرکت کنیم و بگوییم خوب دیگر گناهانمان بخشیده شد. گناه آن وقت بخشیده می شود که روح ما پیوندی با روح حسین بن علی بخورد، اگر پیوند بخورد، گناهان ما قطعاً بخشیده می شود؛ ولی

علامت بخشیده شدنش این است که دو مرتبه دیگر دنبال آن گناه نمی‌رویم. اما اینکه از مجلس حسین بن علی بیرون برویم و دو مرتبه دنبال آن گناهان برویم، نشانه این است که روح ما با روح حسین بن علی پیوند نخورده است.^{۱۱۷}

ایشان در مورد شعارهای عاشورایی چنین تأکید می‌کند:

«شعارهای ابا عبدالله شعار احیای اسلام است، این است که چرا بیت المال مسلمین را یک عده به خودشان اختصاص داده‌اند؟ چرا حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند؟ چرا مردم را دو دسته کرده‌اند: مردمی که ققی‌ر ققی‌ر و دردمندند، و مردمی که از پرخوری نمی‌توانند از جایشان بلند شوند؟ در بین راه در حضور هزار نفر لشکریان حر آن خطبه معروف را خواند که طی آن، حدیث پیغمبر را روایت کرد، گفت: پیغمبر چنین فرموده است که اگر زمانی پیش بیاید که اوضاع چنین بشود، بیت المال چنان بشود، حلال خدا حرام و حرام خدا حلال بشود، اگر مسلمان آگاهی اینها را بداند و سکوت کند، حق است بر خدا که چنین مسلمانی را به همانجا ببرد که آن ستمکاران را می‌برد. بنابراین من احساس وظیفه می‌کنم، «الا و انی احق من غیر» در چنین شرایطی من از همه سزاوارترم.»^{۱۱۸}

ایشان در بخش دیگری از دیدگاه‌های خود، اهداف مکتب عاشورا و اهداف شعارهای آن را خلاصه می‌کند و می‌گوید:

«این است مکتب عاشورا و محتوای شعارهای عاشورا. شعارهای ما در مجالس، در تکیه‌ها و در دسته‌ها باید محیی باشد نه مخدر، باید زنده کننده باشد نه بی‌حس کننده. اگر بی‌حس کننده باشد، نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت بلکه ما را از حسین علیه‌السلام دور می‌کند. این اشک برای حسین ریختن خیلی اجر دارد؛ اما به شرط اینکه حسین آن چنان که هست در دل ما وارد بشود. «ان للحمین محبة مكنونة فی قلوب المؤمنین»^(۹) اگر در دلی ایمان باشد نمی‌تواند حسین را دوست نداشته باشد؛ چون حسین مجسمه‌ای است از ایمان.»^{۱۱۹}

«مقداری که حمله می‌کرد و آنها را دور می‌ساخت، برمی‌گشت، می‌آمد در آن نقطه‌ای که آن را مرکز قرار داده بود. آن نقطه، نقطه‌ای بود که صدارس به حرم بود؛ یعنی اهل بیت اگرچه حسین را نمی‌دیدند ولی صدایش را می‌شنیدند. برای اینکه زینبش مطمئن باشد، برای اینکه سکینه‌اش مطمئن باشد، برای اینکه بچه‌هایش مطمئن باشند که هنوز جان در بدن حسین هست، وقتی که می‌آمد در آن نقطه می‌ایستاد، آن زبان خشک در آن دهان خشک به حرکت می‌آمد و می‌گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی‌العظیم» یعنی این نیرو از حسین نیست، این خداست که به حسین نیرو داده است.»^{۱۲۰}

«هم شعار توحید می‌داد و هم به زینبش خیر می‌داد که زینب جان! هنوز حسین تو زنده است. به خاندانش دستور داده بود که تا من زنده هستم کسی حق ندارد بیرون بیاید. لذا همه در داخل خیمه‌ها بودند.»^{۱۱۱}

تحلیل واقعه عاشورا

امام حسین در وصیت‌نامه خود که برخلاف وصیت‌نامه‌های معمولی است، اهداف قیام خود را شرح می‌دهد و آن را با این عبارت آغاز می‌کند:

«انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ایی... برای اینکه دنیا از ماهیت نهضت او آگاه شود؛ مردم دنیا من مثل خیلی افراد نیستم که قیام و انقلاب به خاطر این باشد که خودم به نوایی رسیده باشم، برای اینکه مال و ثروتی تصاحب کنم، برای اینکه به ملکی رسیده باشم. این را مردم دنیا از امروز بدانند (این نامه را در مدینه نوشت) قیام من قیام مصلحانه است. من یک مصلح در امت جدم هستم، قصدم امر به معروف و نهی از منکر است. قصدم این است که سیرت رسول خدا را زنده کنم، روش علی مرتضی را زنده کنم. سیره پیغمبر مرد، روش علی مرتضی مرد، می‌خواهم این سیره و این روش را زنده کنم.»^{۱۱۲}

استاد مطهری بر این باور است که باید این شعر را بیشتر کاوید؛ زیرا در آن تاریخ خاص معنای ویژه‌ای دارد؛ وگرنه چرا امام حسین (ع) پس از آنکه درباره امر به معروف و نهی از منکر سخن می‌گوید، بیان می‌کند که هدفش از قیام، ادامه راه جدّ و پدرش بوده است و مگر سیره جدّ و پدرش غیر از سیره امر به معروف و نهی از منکر بوده است؟ از این رو برای درک معنای این شعار، باید به آن شرایط زمانی بازگشت.

مطهری برای استدلال بر عظمت شهادت امام حسین (ع) به یکی از سخنان آقای آیتی اشاره می‌کند که گفته بود:

«رنگ خون از نظر تاریخی قرمز ثابت‌ترین رنگ‌ها است. در تاریخ و در مسائل تاریخی آن رنگی که هرگز محو نمی‌شود رنگ قرمز است. رنگ خون است و حسین بن علی (ع) تعمداً داشت که تاریخ خودش را با این رنگ ثابت و زایل‌نشدنی بنویسد، پیام خود را با خون خویش نوشت.»^{۱۱۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. برخی از صاحب‌نظران حوزه بیداری اسلامی، میان «بیداری» و «حرکت»، تفاوت می‌گذارند و معتقدند که هر گونه بیداری، حرکت نیست؛ اما هر حرکتی، مبتنی بر بیداری است. اقتباس از: قرضایی، دکتر یوسف: «أولویات الحركة الإسلامیة فی المرحلة القادمة»، الطبعة الثالثة عشرة، مؤسسه الرساله.
۲. این کتاب بارها و به شکل‌های گوناگون چاپ و منتشر شده است. مشخصات چاپ آن در مجموعه آثار استاد مطهری به شرح ذیل است:
مطهری، استاد شهید: «حماسه حسینی»، جلد دوم از بخش سیره معصومین علیهم‌السلام، «مجموعه آثار» ج ۱۷، ج دوم، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۸.
۳. ظاهراً ترجمه عربی‌ای که ایشان از آن بهره گرفته‌اند، سه جلدی بوده است؛ به همین خاطر در ارجاعات و باورقی، استشهداتی که به کلمات مرحوم مطهری می‌کنند، همین روند را در پیش گرفته‌اند.
۴. «مجموعه آثار» ج ۱۷، ص ۷۰.
۵. همان.
۶. همان.
۷. همان.
۸. همان، ص ۷۱.
۹. همان ۷۲.
۱۰. همان ۷۲-۷۳.
۱۱. همان.
۱۲. همان، ۷۳.
۱۳. همان، ص ۹۳-۹۴.
۱۴. همان، ۷۸-۷۹.
۱۵. همان، ص ۸۵.
۱۶. همان، ص ۸۶.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ص ۸۸، با اندکی جابه‌جایی.
۱۹. همان، ص ۹۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۰. زیرا در مکتب ماکیاولی برای رسیدن به هدف استفاده از هر وسیله‌ای مجاز است.

۲۱. همان، صص ۹۰ - ۹۱.

۲۲. همان، ص ۹۲.

۲۳. همان، ص ۹۳.

۲۴. همان، صص ۹۳ - ۹۴.

۲۵. همان، ۹۶ - ۹۷.

۲۶. همان، صص ۱۰۸ - ۱۰۹.

۲۷. همان، ص ۱۰۹.

۲۸. همان، ص ۸۹.

۲۹. همان، ص ۳۲.

۳۰. همان.

۳۱. همان.

۳۲. همان، ص ۳۱.

۳۳. همان، ص ۳۲.

۳۴. همان، صص ۳۲ - ۳۳.

۳۵. همان.

۳۶. همان، ص ۳۴.

۳۷. همان.

۳۸. همان، صص ۳۸ - ۳۹.

۳۹. همان، ص ۴۸.

۴۰. همان، صص ۴۸ - ۴۹.

۴۱. همان، صص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۴۲. همان، ص ۱۱۹.

۴۳. همان.

۴۴. همان، ص ۱۲۰.

۴۵. همان، ص ۱۳۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۴۶. همان، صص ۱۳۱ - ۱۳۲.

۴۷. همان، ص ۱۳۲.

۴۸. همان.

۴۹. همان.

۵۰. همان، صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

۵۱. همان، ص ۵۲.

۵۲. همان.

۵۳. همان، صص ۵۲ - ۵۳.

۵۴. همان، ص ۵۳.

۵۵. همان.

۵۶. همان، ص ۵۴.

۵۷. همان، ص ۳۱۸.

۵۸. همان، ۳۱۹.

۵۹. همان، ص ۳۲۰.

۶۰. این بخش افزوده مترجم است.

۶۱. همان، ص ۳۲۵.

۶۲. همان.

۶۳. همان، ص ۳۳۱.

۶۴. همان، ص ۳۲۲.

۶۵. همان، ص ۳۳۲.

۶۶. همان.

۶۷. همان، ص ۳۳۳.

۶۸. همان.

۶۹. همان.

۷۰. همان، صص ۳۳۴ - ۳۳۶.

۲۰۸

کتاب نقد / شماره ۴۱



ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷۱. همان، ص ۳۴۴. در اینجا نیز مترجم محترم عبارت «از مکه تا کربلا و از ابتدای ورود به کربلا تا شهادت، خطبه‌های» را ترجمه نکرده‌اند.

۷۲. همان، ص ۳۴۵.

۷۳. همان، ص ۳۴۸.

۷۴. همان، ص ۳۵۰.

۷۵. همان.

۷۶. همان، ص ۳۵۱.

۷۷. همان، ص ۳۵۱.

۷۸. همان، ص ۳۵۲.

۷۹. همان، ص ۳۵۴.

۸۰. همان، ص ۳۵۵.

۸۱. همان، ص ۳۵۸.

۸۲. همان، ص ۳۶۸.

۸۳. همان، ص ۳۷۹.

۸۴. همان.

۸۵. همان، صص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۸۶. همان، صص ۳۸۰ - ۳۸۱.

۸۷. همان، ص ۳۸۱.

۸۸. همان، صص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۸۹. همان، ص ۳۸۲.

۹۰. همان.

۹۱. همان.

۹۲. همان، ص ۴۱۱.

۹۳. همان.

۹۴. همان، ص ۴۱۲.

۹۵. همان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۹۶. همان، ص ۴۱۳.

۹۷. همان.

۹۸. همان، ص ۴۱۴.

۹۹. همان.

۱۰۰. همان.

۱۰۱. همان، ص ۴۱۵.

۱۰۲. همان، صص ۴۱۵ - ۴۱۶.

۱۰۳. همان، ص ۴۱۷.

۱۰۴. همان، ص ۴۲۰.

۱۰۵. همان.

۱۰۶. این مطلب در نوشته مؤلف محترم بسیار خلاصه آمده بود که در اینجا با توجه به اهمیت آن و در عین حال با توجه به بی‌اهتمالی عجیبی که در حق آن می‌شود، اندکی تفصیل داده شدم.

۱۰۷. همان، صص ۲۸۱ - ۲۸۸.

۱۰۸. همان، صص ۱۸۷ - ۱۸۸.

۱۰۹. همان، ص ۱۸۸.

۱۱۰. همان.

۱۱۱. همان.

۱۱۲. همان، ص ۱۸۹.

۱۱۳. همان.

۱۱۴. همان.

۱۱۵. همان.

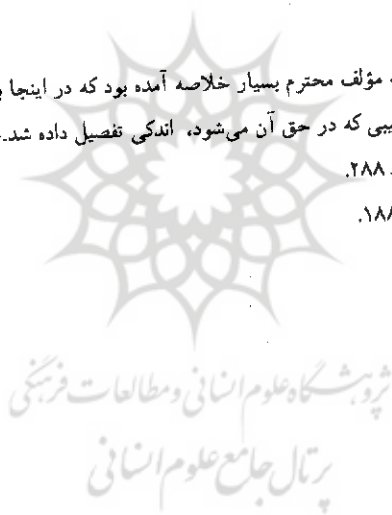
۱۱۶. همان.

۱۱۷. همان، صص ۱۸۹ - ۱۹۰.

۱۱۸. همان، ص ۱۹۰.

۱۱۹. همان.

۱۲۰. همان، ص ۱۹۲.



۱۲۱. همان.

۱۲۲. همان، ص ۱۸۰.

۱۲۳. همان، صص ۳۷۱ - ۳۷۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ژړو، شګاه علوم انسانی و مطالعات فرهنجی
پرتال جامع علوم انسانی